



سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

سال چهاردهم - شماره ۲۵۷

اردیبهشت ماه ۱۳۷۱

صفحه ۱۶

تسلط ارتجاع اسلامی بر افغانستان

سرانجام پس از ۱۳ سال جنگ داخلی در افغانستان، در پی مذاکراتی که با وساطت نماینده ویژه سازمان ملل نبرن سوان میان رژیم حاکم بر این کشور و رودسته های مختلف پوزیسیون صورت گرفت، قدرت سیاسی به یک بلوک ائتلافی، متشکل از جریانات مختلف ارتجاعی-اسلامی منتقل گردید.

شکست نیروهای دمکراتیک افغانستان که در پی چندسال مقاومت و نبرد مرتهجین داخلی و بین المللی با این تحولات قطعیت یافت با عطف توجه به تحولات سیاسی که طی سالهای اخیر در

مقیاس جهانی بوقوع پیوسته بود امری دور از انتظار نبود. روند فروپاشی اتحاد شوروی، توافق ها و سازش های گورباچف و بوش بر سر مسئله افغانستان و قطع هرگونه کمک به دولت افغانستان و افراد بین المللی آن، مجموعه عواملی بودند که بزیان نیروهای دمکراتیک این کشور تمام شد.

با وجود اینکه رژیم افغانستان تا مدتی پس از این تحولات توانست یکپاره و تنها در برابر گروههای مختلف ضد انقلاب که از حمایت مادی و معنوی تمام مرتجعین منطقه ای و بین المللی برخوردار بودند در صفا ۳

جشن اول ماه مه

در کشورهای مختلف جهان

روز اول ماه مه توسط کارگران سراسر جهان جشن گرفته شد. اما لنیز همچون سالهای گذشته میلیونها تن از کارگران در کشورهای مختلف جهان با تشکیل میتینگها و برپایی نظرها تورا هیما - نیها روزا و لمانه را بعنوان روز همبستگی بین المللی کارگران سراسر جهان جشن گرفتند. با این تفاهت که اما لدر مقایسه با سال گذشته مجموعا تعداد بیشتری از کارگران در این مراسم شرکت نمودند و جنبش کارگری در عموم کشورهای سرمایه داری رشد و گسترش بیشتری یافته است. لذا چندصد هزار کارگر آلمانی در حالی مراسم روز اول ماه مه را برگزار نمودند که متجاوزا از سیصد هزار تن از کارگران بخش خدمات از چند روز قبل از آن اعتصاب خود را برای افزایش ۹/۵ درصد دستزد خود آغاز کرده بودند و کارگران بخش های تولیدی سوئیزه اتحادیه کارگران فلز با چهار میلیون عضو

پیرامون دعوت از پناهندگان برای بازگشت به ایران

حجت الاسلام رفسنجانی، رئیس دولت جمهوری اسلامی، ضمن ارسال پیامی مناسب نوروز، گزارش کوتاهی از عملکرد دولت خویش را نیز ارائه داد. رفسنجانی برخلاف صحبت های شش ماهه پیش خود که تماما ناظر بر ازم گسیختگی اقتصاد، ورشکستگی سیاست های رژیم و موخامت شرایط مادی زندگی توده ها بود، اینبار جابجا به تعریف و تمجید از دولت پرداخت و موفقیت های "کم سابقه" آن را یکا یک بر شمرد و جمهوری اسلامی را یک جمهوری پیشرفته، او وضع کشور را نیز هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ اقتصاد، "بسیار مطلوب"، رضایت بخش و "امیدوارکننده" خواند. رئیس جمهوری اسلامی همچنین وجود فیلمها، نمایشنامه ها، کتابها، جراید فراوان و امثال آن را نشانده "رشد وضعیت فرهنگی" خواند و از جراید کشورخواست که این در صفا ۴

اطلاعیه مشترک

اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت)

در صفا ۵

بمناسبت اول ماه مه

از میمان

* "حزب کمونیست کارگری" و تکرار همان سیاستها و شعارهای غیر کارگری

نشریات

* "انجمن کارگران تبعیدی ایرانی" و اهداف و وظائف ناروشن

۷

۸

رشد و گسترش مبارزه توده ای



توام با تشدید و خامت شرایط مادی زحمتکشان ایران، مبارزات توده مردم بنحوروز-افزونی رشد و گسترش می یابد. اعتصاب متعدد کارگری که طی یکسال گذشته در تعدادی از کارخانه ها و موسسات بوقوع پیوسته حاکی از این واقعیت است که این وخامت وضع بچنان مرحله غیرقابل تحملی رسیده و فشارهای مادی و معنوی بنحوی توده ها را در مضیقه قرار داده است که برغم حاکمیت رژیم ترور و خفقان حاکم بر ایران و سرکوب هر مطالبه برحق کارگران، آنها بردارنده اعتراضات و مبارزات خویش افزوده اند. در صفا ۲

در انتخابات "مجلس"

چه کسی شکست خورده است؟

سرانجام مضحک انتخاباتی دوره چهارم مجلس ارتجاع در موعد مقرر برگزار شد و همانطور که انتظار می رفت، جناح مسلط حکومتی که قوه اجراییه و قوه قضائیه را در دست دارد، قوه مقننه را نیز قبضه کرد. دو جناح حکومتی که مدتها قبل از برگزاری "انتخابات" تبلیغات علیه یکدیگر را تشدید کرده بودند، قبل از آنکه موعد مقرر و قانونی تبلیغات انتخاباتی فرا برسد، با شدت بیشتری به نزاعهای فیما بین دراز کردند و از تریبونهای مختلف از قبیل روزنامه ها، مساجد، تلویزیون و غیره برله خود و علیه دیگری به تبلیغات پرداختند. در این جدال اما در صفا ۶

از یک جرعه حریق برخاست

۱۶

یادداشت های سیاسی

* تخریب دفتر مجله "فرااد" و "دنیای سخن" ۱۶

* حمله هوائی رژیم به الخالص ۱۱

* راز شکست احزاب لیبرال - رفرمیست اروپائی ۱۲

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

رشد و گسترش مبارزه توده‌ای

در پی اعتصاب کارگران پالایشگاه‌های تهران، اصفهان و شیراز در دیماه سال گذشته و سپس اعتصاب و تظاهرات کارگران نفت در ماه مهرمزدور و اخیراً اسفندماه، در فروردین ماه کارگران نفت در هوا و آغا جاری برای افزایش دستمزد دستباعتصاب زدند. در مسجد سلیمان نیز کارگران شرکت پیرسیزیون دستباعتصاب بورا - پیما نی زدند که در نتیجه حمله نیروهای سرکوب تعدادی زخمی دستگیر شدند. اما فشارهای غیرقابل تحملی که رژیم بمرم و وارد آورده تنها بخواست وضعیت زندگی کارگران نیانجامیده بلکه زندگی را بر عموم توده‌های زحمتکش شاق و طاقت فرسا ساخته است. لذا ناراضی توده‌ای به شکل‌های مختلف خود را در مبارزه قشروسوسی از توده‌های مردم نشان می‌دهد و این ناراضی و اعتراض در برخی موارد شکل تظاهرات قهرآمیز توده‌ای و درگیری مستقیم با نیروهای سرکوب رژیم را بخود می‌گیرد. در اوایل فروردین ماه سوی حرکتی صرفاً کارگری، در چندین مورد، ناراضی و اعتراض توده‌ای شکل مبارزه‌ای علنی و مستقیم بروز نمود که مهمترین آن تظاهرات وسیع و گسترده مردم شیراز در ۲۶ فروردین ماه بود. این حرکت که با اعتراض مسالمت‌آمیز معلولین جنگ‌به‌ناسانی شرایط زندگی شان آغاز شد، سریعاً به یک تظاهرات وسیع توده‌ای ضد رژیم تبدیل گردید و شکل قهرآمیز بخود گرفت. رودرویی نیروهای سرکوب رژیم با مردمی که علیه گرانسی و فشارهای غیرقابل تحمل شعارمیدادند، به رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر جنبش، تظاهرات قهرآمیز و شعارهای مستقیم علیه رژیم انجامید. طی این تظاهرات، تعدادی وسیله نقلیه متعلق به ارگانهای سرکوب و نهادهای حکومتی با آتش کشیده شدند. مردم خشمگین به چندین ساختمان دولتی حمله کردند و با مزدوران سرکوب رژیم به زد و خورد پرداختند. در این تظاهرات تعدادی از مردم زخمی و تعدادی نیز دستگیر شدند. تظاهرات شیراز تظاهرات مشابه دیگری از این نوع که در اینجا و آنجا رخ می‌دهند بسیار نگر تحمل‌ناپذیری شرایط اقتصادی و سیاسی موجود برای مردمی است که طی دوران زمامداری جمهوری اسلامی روز بروز وضعیتشان بدتر و وخیم تر شده است. فشارهایی که مردم ایران از آغاز جنگ تا پایان جنگ با آنها روبرو بودند بر کسی پوشیده نیست. رژیم در تمام این دوران کلیه فشارها را با دو معنوی جنگ را بمرمدم تحمیل نمود. با عوامفریبی آنها را به صبر و بردباری دعوت کرد و وعده داد که پس از جنگ وضع بهبودخواهد یافت. جنگ پایان یافت. اما نه تنها بهبودی در وضعیت مردم صورت نگرفت بلکه وضع وخیم تر از گذشته شد. طی مدتی کمتر از ۳ سال که از اعلام آتش بس میگذرد قیمت کالاها و مااحتاج ضروری روزمره به چندبرابر افزایش یافته است. رژیم برای جبران ورشکستگی مالی خود با تمام این ورشکستگی را بر

بی حقوقی مردم و برقراری رژیم ترور و خفقان هر اعتراض و مبارزه مردم حتی برای بهبود ناچیز وضعیتشان با مقابله شدید سرکوبگران رژیم روبرو می‌گردد. طبیعی است که این مبارزه اغلب شکل سیاسی و حتی قهرآمیز خود بگیرد. تظاهرات و زد و خورد با ما موریین حکومتی بیانجامد.

تظاهرات و درگیری‌های توده‌ای اخیر همچون اعتصاب متوالی کارگران نشان میدهند که تضاد میان توده مردم و دستگاه حکومتی بر حمله‌های از حدت خود رسیده است که ترس ناشی از سرکوب تدریجاً فرو می‌ریزد. توده‌های مردم آرام آرام اعتقاد به نفی خود را برای مقابله با دستگاه حکومتی بازمی‌یابند و بر دامن مبارزه خود می‌افزایند. اینک مبارزان و اتوااعتصاب کارگران در مرحله کنونی هنوز عمدتاً اقتصادی و رفاهی است. اینک تظاهرات و دیگر اشکال مبارزه مستقیم و انقلابی توده‌ها علیه رژیم هنوز منفرودگاه‌های است و این اشکال مبارزات هنوز خصلت ملی و سراسری پیدا نکرده است. در این واقعیت‌تغییری پدید نمی‌آورد که این حرکت‌های خودبخودی توده‌ای بی‌انگیزه و نیرومند جنبش برای رودرویی مستقیم با رژیم و رشد و اعتلا آتی مبارزه توده‌ایست. رژیم نه تنها قادر نیست به حدالقدرخواستهای اقتصادی و سیاسی توده‌ها پاسخ گوید، بلکه با اتخاذ سیاستهای ارتجاعی فشارهای روزافزونی را بمرمدم تحمیل خواهد کرد. وضعیت اقتصادی و ما دی‌مرد روز بروز وخیم تر میشود. بی حقوقی مردم، زندگی معوی را بر آنها دشوارتر خواهد ساخت. مجموعه این شرایط اقتصادی و سیاسی تضادها را هر چه بیشتر تشدید خواهد کرد. ما حاصل تمام اوضاع تشدید مبارزه مردم علیه حکومت خواهد بود.

دوش توده‌ها قرار داده است. قیمت کالاها و خدمات دولتی در همین مدت کوتاه بنحوی رویه‌ای افزایش یافته است. توزیع دولتی محصولات را کنار گذاشت و توده‌ها را مجبور نمود که کالاها را مورد نیاز خود را به چندبرابر قیمت آنها از بازار باصطلاح آزاد تهیه کنند. با اتخاذ سیاستی نظیر شناور کردن نرخ دلار و افزایش نرخ برای آن به چندین برابر قیمت رسمی، ارزش پول را عملاً کاهش داد و قدرت خرید مردم را بازمی‌تین آورد. دست سرمایه‌داران بخش خصوصی را در چپا و لوغارت هر چه بیشتر توده‌های زحمتکش با ملابازگذاشت و به قیمت کالاها با زارسیا و جنبه رسمی بخشید. اعمال این سیاستها مجموعاً به گرانتر شدن روزافزون قیمت کالاها انجامید. نرخ تورم چنان افزایش یافت که هیچگاه تاکنون سابقه نداشته است. تا بدانجا که تنها طی دو ماه اخیر قیمت برخی کالاها به بیش از ۵۰ درصد افزایش یافته است. این رشد فسادگرسیخته تورم در حالی انجام میگیرد که دستمزدها و حقوق‌های مستخدمین رده‌های پائین دولتی تقریباً ثابت مانده است یعنی اگر هم اندکی افزایش اسمی داشته، آنقدر ناچیز است که بحساب نمی‌آید. در دوران نپس از جنگ تا با امروز از میلیونها بیکار نیز که حتی از حدالقدر نیازمند محروم اند نه تنها کاسته نشده بلکه تعداد بیکاران نیز مدام افزایش یافته است. لذا بجز تعداد محدودی سرمایه‌دار و جریانات و عتراض و وابسته به دستگاه حکومتی، وضعیت عمومی مردم بیش از پیش خرابتر شده و اکثریت بسیار عظیم جامعه با فقر و فلاکت تصورناپذیری زندگی میکنند. این همه فشارها بر کارگران و زحمتکشان قطعاً نمی‌توانست در پی خود تشدید مبارزه توده‌ای را برای مطالبات اقتصادی و رفاهی در پی نداشته باشد. اما از آنجا نیکه در ایران بعلمت

پرامون دعوت از بناهندگان برای بازگشت به ایران

اسلامی، این ساله با بیدرهمگان روشن با شد که جمهوری اسلامی، رژیم مذهبیم، استبدادی و ضد مردمی است. رژیم مذهبیم، استبدادی و ضد دمکراتیک است که تحمل هیچگونه مخالفتی را ندارد. انتشار "جراید فراوان" و امثال آن، صرفاً برای پیشبرد سیاستهای اصلی دولت و در خدمت آن است، برای آن است که آن هدف اساسی و محوری بر آورده شود. وگرنه چه کسی است که ما هیت نظام حاکم را ندانند و سیاستهای عوامفریبیانه آن را نشناسد؟ مگر همین عوفوبین الملل مکرر در مورد اعدام و شکنجه در ایران هشدار نداده است؟ مگر گزارش اخیر گالیندویل ناظر بر فقدان آزادیهای سیاسی در ایران نیست؟ مگر قطعنامه اخیر کمیسیون حقوق بشر، بر نقض حقوق بشر و عدم آزادیهای بصراحت تا کیدنکرده است؟ مگر اخراج نمایندگان صلیب سرخ از ایران، بروشنی عدم پایبندی رژیم را به آنچه خود گفته و پذیرفته است و در نتیجه ما هیت فریبکارانه سیاستهای آن را اثبات نمیکند؟ آن حضراتی که ساله شان صرفاً حقوق بشر و فعالیت علنی و مسالمت‌آمیز است

و در برابر برنامه‌ها و حرفهای رفسنجانی تا به این درجه از خود شیفتگی نشان میدهند و ما نورهای سیاسی - فرهنگی وی، هوش از سرشان برده است، مگر حرفهای اخیر آن نماینده "نهضت آزادی" را که از جنس خودشان هم هست در ملاقات با گالیندویل نشنیدند که گفت "وضعیت نهضت در یکسال گذشته بلحاظ برخورداری از آزادیهای قانونی و در ارتباط با حقوق بشر و امکان فعالیت حزبی چندان تفاوتی با دوسه سال قبل نداشته است، مواضع و محدودیتها و مزاحمتها بقوت خود باقی بوده و از جهات شدت نیز یافته است؟" ویا مگر صحبت‌های وی را در مورد انتخابات اخیر مجلس نشنیدند که گفت "پروانه فعالیت برای نهضت آزادی ما درنگر دیده است، از تشکیل هر نوع اجتماع و فعالیت جمعی جلوگیری میشود، اجازه انتشار نشریه داده نمی‌شود... مگر حمله به مجله گردون، روزنامه خراسان و غیره مشتیمونه از خوا رنیستند؟ و مگر همین واخر یعنی در تاریخ ۲۲ فروردین دفتر مجله "فاران" بجرم "هانانت" به مراجع "مورد حمله" حزب الله "قرار نگرفت؟ مگر آنها تمام دروینچه‌های این دفتر را نشکستند و وسایل آن را به خیابان نریختند؟ و با لایحه مگر قوه قضائیه انتشار این نشریه را رسماً لغو نکرد و مدیر



تسلط ارتجاع اسلامی بر افغانستان

مقاومت کرده و دوام آورد، اما تحولات درونی نیرو-های حاکم و وضع بین المللی، سرانجام، نیروهای دمکراتیک را از پای در آورد. این تحولات قطعا نمی تواند تا شیرمنفی خود را بر وضعیت توده های زحمتکش مردم افغانستان، نیروهای مترقی و دمکراتیک این کشور و وضع منطقه ای بنفع ارتجاع برجای نگذارد. چرا که در واقع نبردی که طی چندین سال در افغانستان در جریان بود، نبردی میان نیروهای انقلاب و ضد انقلاب بود. نیروهاییکه قدرت را در دست داشتند، با آنهاست که در واقع توسط حزب خلق و پرچم نمایندگی می شدند، با آنهاست که در واقع منافع طبقاتی و قشرهای انقلابی و دمکراتیک و ترقی خواه بودند. این قدرت در آغاز شکل گیری اش برغم اینکه در برخی موارد مرتکب اشتباهات و چپرواها می گردید و بدون محاسبه شرایط عینی و ذهنی در افغانستان عقب مانده دست بیکرشته اقدامات زد که با سطح مبارزه و ذهنیت توده ها همخوانی نداشت، با اینهمه دست بیکرشته اصلاحات عمیق، انقلابی و دمکراتیک در جامعه زد که مستقیما بنفع توده های زحمتکش و علیه سران قباثل، فئودالها، بورژوازی کمپرادور و روحانیون مرتجع بود. درست همین نیروها هستند که بعدا بصورت گروههای مسلح و در درون قدرت حاکم قرار میگیرند و با استفاده از ساختار نیمه فئودالی - عشیرتی جامعه بخشهایی از توده های نا آگاه مردم را نیز بسوی خود می کشند و با حمایت و پشتیبانی ارتجاع بین المللی، جنگ داخلی را در این کشور آغاز می کنند. با این همه در آغاز، اکثریت عظیم توده های

زحمتکش که اقدامات را دیکال انقلابی - دمکراتیک حکومت را بنفع خود می بینند، جانبدار آن هستند. در ادامه این روند، گذشته از چپ رویی که منجر به رویگردانی بخشی از مردم از حکومت و پیوستن آنها بصوف و نیروهای مخالف رژیم میگردد، اختلافات درونی جناحهای هیئت حاکمه که بازتاب بر شدت مبارزه طبقاتی در جامعه بود، در صفوف نیروهای حاکم شکاف می اندازد. اختلاف نظرهای شدیدی میان نیروهای که وابسته به حزب خلق و پرچم بودند بروز می کند. مدخله نظامی تحساد شوروی برای بقدرت رساندن، و تقویت جناح معینی از حزب لطمه سنگینی به نیروهای دمکراتیک و انقلابی جامعه وارد می آورد. چرا که این امر منتهی در صفوف خود نیروهای انقلاب شکاف و اختلاف را عمیق تری سازد بلکه به ضد انقلاب مکان میدهد که با سوء استفاده از تمایلات ناسیونالیستی، توده های بیشتری از مردم را در مقابل هیئت حاکمه متشکل سازد. بعلاوه از این مرحله تبعیضات که هیئت حاکمه این کشور به دنبال روتام و تمام سیاستهای اتحاد شوروی تبدیل میگردد. و گرایش را در درون جناحهای هیئت حاکمه تقویت میگرداند. این روند نتایج فاجعه بار خود را در دوران ان زمانه مداری گورباچف در شوروی آشکار می سازد. سیاستهای داخلی و بین المللی گورباچف اوجاب میگرداند که در افغانستان نیز راست ترین جناحها، قدرت ملی را در دست بگیرند. لذا با حمایت شوروی، جناح نجیب الله در رأس قدرت قرار میگیرد و مجری و پیش برنده یک رشته سیاستهای راست وروا میگرداند. قدرت گیری جناح راست و اتحاد ناسیونالیست های داخلی است که در واقع امتیازاتی به ارتجاع داخلی بود، ضد انقلاب را تشویع نمود. در عین حال

این جناح راست مجری پیشبرد سیاستهای گورباچف در مورد افغانستان در عرصه بین المللی گردید. قرار داد ژنو را که تعهداتی یکجانبه را به افغانستان تحمیل میکرد پذیرفت و روند مذاکره و سازش با ضد انقلاب را در پیش گرفت. در این میان وضع بین المللی نیز هر چه بیشتر بزیان حکومت افغانستان تغییر کرد. نتیجه این روند تضعیف و از پای در آمدن نیروهای انقلابی - دمکراتیک و مترقی افغانستان و توافقی بود که با واسطه سا زمان ملل انجام گرفت. نجیب الله از قدرت کناره گرفت و یک شورشهای انتقالی تشکیل گردید که قدرت را به ارتجاع افغان تحویل دهد. بر طبق این توافق قدرت اساسا به جناح معینی از مرتجعین افغان که حامد شاه مسعود فرمانده جمعیت اسلامی شخصیت قدرتمند و نفوذ آن محسوب میگردد و مورد تأیید امپریالیسم آمریکا، جامعه اروپایی و جمهوری اسلامی و تا حدودی پاکستان قرار گرفته است، واگذار گردید و صبغه الله مجددی رئیس دولت موقت آن محسوب میگردد که اینک زمانه مورایب دست گرفته است. مرتجعین افغان سرانجام بر نیروهای دمکراتیک و انقلابی افغانستان پیروز شدند، اما مشکلات آنها تازه آغاز شده است. از هم اکنون یکی از جناحهای قدرتمند ارتجاع افغان که خود را در حزب اسلامی گلبدین حکمتیار متشکل نموده است به مخالفت با هیئت حاکمه جدید برخاسته و بخشهایی از افغانستان را تحت تسلط خود دارد. این جریان که از پشتیبانی و حمایت مادی و معنوی عربستان سعودی برخوردار است و تاکنون در چند مورد به زد و خورد با نیروهای هیئت حاکمه جدید پرداخته، ادعای تشکیل یک دولت نوین را دارد. با توجه به اینکه فئودالهای سران قباثل و عشایر اکنون هر یک دارای نیروی مسلح ویژه خود هستند و بعلاوه گروهبندیهای مختلف مذهبی و ملی تا جیک، زبک، هزاره و پشتون هر یک داعیه رهبری و سرکردگی دارند و تمام گروههای ضد انقلاب تحت نفوذ کشورها و مختلفا اسلامی منطقه قرار دارند که هر یک برای تقویت موقعیت خویش در افغانستان تلاش میکند، نه تنها بنظر نمی رسد که به این زودی درگیریهای نظامی میان این پذیرد بلکه تمایلات گریز از مرکز و ملوک الطوائفی در این کشور تشدید خواهد شد. در هر حال با بقدرت رسیدن هیئت حاکمه جدید که یک بلوکا متلافی از سران عشایر و قباثل، فئودالها، بورژوازی کمپرادورها، لیبرالهای مذهبی و روحانیون مرتجع است، روندی معکوس در افغانستان بزبان توده های زحمتکش این کشور طی می شود. مرتجعین قدرت بیشتری میگیرند و دست آوردهائی که توده مردم طی سالهای گذشته بدست آورده بودند، از آنها باز پس خواهند گرفت. تشکیل یک حکومت ارتجاعی - اسلامی در افغانستان نه تنها گامی به عقب در این کشور و خلاف منافع توده های زحمتکش این کشور است بلکه تا شیر خود را بر کل منطقه و تقویت ارتجاع اسلامی برجای خواهد گذاشت.

بوده است که به جمهوری اسلامی بی گم و گاست تمکین شود؟ مگر روشن نیست که یعنی هر چه ما میگوئیم قبول کنند. جمهوری اسلامی وضو بطش را بپذیرند؟ رفسنجانی قبلا هم این موارد را مطرح کرده بود، وی یکبار دیگر هم گفته بود که "هر کس ضوابط جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ما را قبول دارد و شرایط ما را میپذیرد باید روزندگی کند!" در ضمن همه میدانند که جمهوری اسلامی چه "در گذشته" چه حال، با مخالفین سیاسی خود چگونه برخورد نموده و دیگر نیازی به ذکر آن نیست.

اینها مسائلی نیست که فهم آن مشکل باشد و حقیقتا اگر کسی ریگی به کفش نداشته باشد، به انگیزه های رفسنجانی از مانورهای سیاسی - فرهنگی اش هم پی می برد و حرفهای او مثال وی برای بازگشت به ایران قندتوی دلش آب نمیکند و خلاصه پیرامون "انتخابات آزاد" در جمهوری اسلامی داد و قال راه نمی اندازد. آزادیهای سیاسی، انتخابات آزاد و مثال آن با نظام حاکم مطلقا در یکجا جمع نمی شوند و هیچ گونه تطابق با یکدیگر ندارند. تلفیق و یا آشتی اینها فریبکاری و دروغ محض است.

مسئول آن به پای میز حاکمه کشانده نشد؟ مگر روشن نیست که در حکومت اسلامی "ولسی فقیه" ولایت مطلقه دارد، مگر روشن نیست که در حکومت اسلامی قانونگذاری مخصوص "خداوند" است و همه چیز تابع نظر نماینده وی در درون زمین یعنی "حاکم اسلامی" است؟ مگر روشن نیست که در این نظام "حکم خدا" از دهان ولی فقیه بیرون می آید و همه باید تابع و مجری آن باشند؟ و بقیه هر چه هست با زی است، بقیه هر چه هست ظاهرسازی و عوام فریبی است؟ بنا بر این کاملابدیهی است که اکثریت عظیم پناهندگان بحق داشته باشند کمترین اعتمادی به حرفهای رفسنجانی نکنند. و انگهی مگر رفسنجانی چه میگوید، رفسنجانی میگوید پناهندگان خودشان را آماده کنند برای اینکه "در میان ملت" باشند آنها حالت "کینه توزی" ندارند و افرادی را که در خارج هستند در زندان خود میداند و همچنانکه "در گذشته" نیز اینطور بوده است و غیره - آیا معنی و مفهوم این واژه ها در جمهوری اسلامی روشن نیست؟ آیا روشن نیست منظور از اینکه "در میان ملت" باشد چه هست؟ مگر خمینی مکررا این واژه و یا معادل آن را بکار برده بود؟ مگر روشن نیست که منظور آنها همواره این

پیرامون

دعوت از پناهندگان برای بازگشت به ایران

اوضاع "مطلوب" را برای مردم منعکس سازند و "آنها را به راهشان مطمئن کنند" و "آثار دلسردی" را بر طرف سازند و الخ. وی در انتهای صحبت‌هایش و پس از آنکه بزعم خود اوضاع "بسیار مطلوب" کشور را به تصویر کشید، سرانجام از "عموم مردم مسلمان" خواست که با "سعه صدر" برای "جذب مخالفان" و "افرا دبی تفاوت" کوشش کنند. وی گفت "این افرا دمتا سفان به اشتباه به خارج پناه برده اند و من از آنان می‌خواهم که خودشان را آماده کنند برای اینکه در میان ملت باشند" ایشان اضافه کردند که "ملت ایران را حالت کینه توزی و انتقام نداد و افراد ایرانی که در خارج هستند را فرزند و خواهر و برادر خودشان میدانند همچنانکه در گذشته ایطور بوده است." (کیهان - ۸ فروردین ۷۱)

اوضاع "بسیار مطلوب"ی که آقای رفسنجانی از آن صحبت میکند برای همه مردم زحمتکش ایران روشن است که چیست. مردم ایران طی چند ساله رفسنجانی به ریاست جمهوری رسیده است بقدر کافی با عوامل فاسق و فساد و فحش‌ها و وی آشنا شده اند. آنان خوب میدانند که این حجت الاسلام نیز از جنس همان کارگران انقلابی است و دولت وی نیز جزگرایانی، جز افزایش سرسام آور قیمت‌ها، جز تنزل سطح معیشت توده‌ها و جز فقر و بدبختی ارمغان دیگری نداشته است. مردم ایران، در هر اقدام روز-مره خود، از زویدین به دنبال کارتا تهیه یک لقمه نان، در کارخانه و در مزرعه، در دانشگاه و مدرسه، در کوچه و خیابان و در همه جای کشور، بارها و بارها این وضعیت را لمس کرده و میکنند. آنان چه در سکوت و چه در اعتراض‌های فردی و جمعی خود مکرر در مورد این اوضاع "بسیار مطلوب" قضاوت خویش را کرده اند و می‌کنند. بنا بر این نیازی به مکشروی این قسمت از صحبت‌ها و یا ادعاهای رفسنجانی نیست، مدت - عاست که دیگر این حرف‌ها خریداری ندارد. سپس بهتر است بپردازیم به قسمت بعدی سخنان وی یعنی دعوت از "مخالفان" و افرادی که به "خارج پناه برده اند" که بنظر میرسد خریداری نمی‌داشته باشد! البته این نخستین بار نیست که سران جمهوری اسلامی و مشخصا شخص رفسنجانی صحبت از بازگشت افرادی که بخارج رفته اند به میان می‌آورد. وی مکرر در این مورد اظهار نظر کرده است و پیرسیدنی است که این درخواست‌ها و دعوت‌ها به چه منظور و برپایه کدام انگیزه است؟

واقعیت آنست که دولت رفسنجانی بی‌ربتر یک بحران عمیق اقتصادی - سیاسی، با مشکلات متعددی دست‌گیر شده است. جمهوری اسلامی نه فقط در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی بلکه از ابتدای روی کار آمدنش چندان شانس برای بقا و دوام نداشته است و جز با تشدید ستم و سرکوب و خفقان نتوانسته است موجودیت انگلی خود را حفظ کند. اما تداوم سیاست‌های ضد مردمی رژیم و تشدید

روز افزون ستم و سرکوب و خفقان، هر روز به مشکلات و معضلات مردم افزوده است خشم و کینه آنها را متراکم تر ساخته و رژیم را به سرکوب و سرکوب محتوم نزدیک تر ساخته است. دولت رفسنجانی بر آنست که رژیم را از این وضعیت بیرون بکشد. وی خوب میداند که اگر برای حل این مشکلات و یا دست کم کاهش و تعدیل آن راهی پیدا نشود، توده‌های به ستوه آمده، بیش از این به جمهوری اسلامی مجال نخواهند داد. "با زسازی" شعار اصلی دولت برای بیرون آمدن از این وضعیت بوده است. اما دولتی که از لحاظ اقتصادی کاملاً مفلوک است و در سه "با زسازی" هم نیست و چنین است که تا مین منابع مالی به جزء مقدم و ضروری "با زسازی" تبدیل میشود که بدون آن هیچ کاری نمیتوان کرد و از همین جاست که طی چند ساله اخیر دولت رفسنجانی از یک سو با راه‌ها دستا ستعانت بسوی دول غربی و منابع مالی امیریا نیستی دراز کرده است و از سوی دیگر مکرراً سرمایه داران و متخصصین ایرانی که در خارج از کشور زندگی میکنند خواسته است به ایران برگردند و سرمایه‌های خود را بکارند و از ملاقات فرستادگان رفسنجانی (نوربخش وزیر اقتصاد دولتی رئیس بانک مرکزی) در سال گذشته با تعداد زیادی از سرمایه داران ایرانی در آمریکا و دعوت رسمی از آنها برای بازگشت به کشور و سرمایه گذاری در ایران نمونه‌ای از این تلاشهاست. اما اینطور بنظر میرسد که این دسته از دعوت شدگان چندان هم به حرفهای رفسنجانی اعتماد نمی‌کنند. آنها با وجود آنکه هیچگونه تضاد اساسی میان اهداف خویش و برنامه دولت رفسنجانی نمی‌بینند، با اینهمه از مجموع اوضاعی که بر جا معده حاکم است، حرفهای رفسنجانی را آنقدرها هم قابل اتکاء نمی‌بینند. این سخنان را فاقد پشتوانه لازم میدانند و به آن اعتماد لازم ندارند و در اندوای همین روی در این مسیر با حزم و احتیاط گام بر میدارند. بنا بر این، بیرون بردن جمهوری - اسلامی از خمسه و بحران و نجات آن، از طریق دست اندازی منابع مالی مهمترین و اساسی ترین انگیزه رفسنجانی از دعوت از افرادی است که به خارج پناه برده اند.

اما روی سخنان رفسنجانی فقط سرمایه داران نیستند و بنا بر این، این تمام هدف و انگیزه او نیست. رفسنجانی برای آرایش چهره رژیم، برای کسب وجهه بین المللی و یا لاقابل برای زائل ساختن آن تصویری که از جمهوری اسلامی در نظر جهانیان انعکاس یافته است، به ما نورهای سیاسی و فرهنگی نیز نیازمند است. رفسنجانی در واقع برای آنکه جنبه اقتصادی انگیزه اش آسانتر عملی شود، به جنبه‌های سیاسی و فرهنگی هم مراجعه میکند. در این رابطه است که او باید و نمود کند سیاست‌های رژیم نسبت به گذشته، اساساً متحول شده است و ناگفته معلوم است که در طول این سالها، تلاش - های زیادی هم بکار برده است. در اینجا است که مورد خطاب رفسنجانی نه فقط سرمایه داران، بلکه انبوه مخالفان رژیم را هم شامل میشود، مخالفان نیکه

تحت شرایط خفقان و سرکوب جمهوری اسلامی اجباراً کشور را ترک کرده اند و عموماً در کشورهای خارج پناه یافته شده اند. رفسنجانی از این پناهندگان می‌خواهد که به کشور بازگردند. وی از این بابت که آنها به کشورهای خارج رفته اند اظهار تاسف میکند اما نمیگوید که چه رخ داد که آنها کشور را ترک کردند و آگاهانه خودشان را به نفهمی می‌زنند و در عوض ادعا میکنند که اوضاع به لحاظ سیاسی بسیار مطلوب است و جرایم زیادی انتشار می‌یابد و آن را نشان "رشد وضعیت فرهنگی" می‌خوانند. جالب اینجاست که کسانی هم یافت میشوند که این صحبت‌ها را به فال نیک گرفته و بگوش جان می‌خورند و آن را "خبری خجسته" هم تلقی میکنند. اینها، نیکه رشدها تکامل سرمایه داری ایران را هدف خویش قرار داده اند، میان برنامهم خود برنامهم رفسنجانی تضاد اساسی نمی‌بینند و می‌خواهند در "با زسازی" کشور به شیوه رفسنجانی مشارکت نمایند. این دسته از پناهندگان که کم و بیش بصورت متشکل هم حرکت میکنند اکثر اینها از این نیز با جمهوری اسلامی همکاری کرده و یا رویا و روی بوده اند، اکنون مدت‌هاست که در حال وهوای برگزاری یک "انتخابات آزاد" به سر می‌برند و پنهان و آشکار با نمایندگان رژیم و اردمک‌تبه و مذاکره هم شده اند. آنان در عمل به توهم پراکنی پیرامون جمهوری اسلامی مشغول گشته اند و در کردار و گفتارشان رانه خویش، حال چه از یک جناح، چه از یک فرد، عملاً به رژیم که مظهر ستم و استعمار بی‌حد و حصر است، به رژیم که بغایت عقب مانده و ارتجاعی و فاسد صلاحیت است، مشروعیت میدهند و در نهایت بمثابه ابزار در دست رفسنجانی، او را در دستیابی به اهداف و مقاصدش مساعدت می‌نمایند.

اما حساب اکثریت عظیم پناهندگان ایرانی از اینها جداست. آنها خوب میدانند که ما هیت رژیم هیچ تغییری نکرده است. میدانند که جمهوری اسلامی همان رژیم است که هزاران هزار کمونیست و انقلابی را به جوخه اعدام سپرده است، همان رژیم است که دهها صد ها نشریه انقلابی و مترقی را به تعطیل کشانده است، همان رژیم است که به خشن ترین شکلی نیروهای سیاسی را سرکوب نموده است، همان رژیم است که صدها هزار کارگر پیشرو و انقلابی را اعدام و زندان و خراج نموده است، همان رژیم است که زندانهایش مملو از عناصر آگاه و پیشرو جامعه بوده است، همان رژیم است که زندانهای سیاسی را قتل عام کرده است، همان رژیم است که خفقان و سرکوب را در اقصی نقاط کشور کاملاً نموده است، همان رژیم است که در داخل و خارج دست به ترور زده است و میزند و از قضا رفسنجانی که یکی از مهره‌های بسیار مهم رژیم است، در تمام این موارد و موارد مشابه آن، نقش فعال، مداوم و درجه اول داشته است. بنا بر این بدیهی است که این اکثریت پناهندگان که خود در معرض این سیاست‌ها قرار داشته اند هیچگونه اعتمادی به حرفهای رفسنجانی نداشته باشند. امروز بعد از چهار ده سال حاکمیت جمهوری



زنده باد اول ماه مه، روز همبستگی بین المللی کارگران سراسر جهان

کارگران مبارز!

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز همبستگی بین المللی کارگران سراسر جهان فرارسیده است. در ایمن روز کارگران همه کشورهای سراسر جهان استازا کمند و جهرج تولید را متوقف می سازند و با برپائی تظاهرات و راهپیمائی وحش و سرور، اتحاد و همبستگی خود را در مبارزه علیه سرمایه بنمایش میگذارند.

امسال کارگران سراسر جهان در شرا برپائی اول ماه مه را جشن میگیرند که نظام سرمایه داری جهان را در جنگل یک بحران و وخیم اقتصادی گرفتار است. سرمایه داران بین المللی که سالها با استثمار وحشیانه کارگران سودهای هنگفت به جیب زده و سرمایه ها را خوبان اقل بنیاد شکر کرده اند. میکوشند که با راهی بحران را نیز بر دوش کارگران بینا ندانند تا سبکها را اندکی از سود آنها کاسته شود. لذا گروه گروه کارگران را بیکار میکنند و سطح معیشت کارگران را در معرض تعرض همه جانبه قرار میدهند. اما در برابر این فشارها و سیاستهای ارتجاعی طبقه سرمایه دار، کارگران نیز آرام ننشستند و در همه کشورهای سرمایه داری اعتراضات و تظاهرات و دیگر اشکال مبارزه کارگری گسترش یافته است.

در ایران یعنی کشوری که طبقه کارگران بعزت و اختناق و سرکوبی حقوقی در اسفنازترین شرا باطمینان و معیشتی زندگی میکنند و در نتیجه کاهش مداوم دستمزد و اقصی، کارگران در فقر مطلق بسر میبرند. مبارزه برای افزایش دستمزد تشدید شده است. اینکه شرا باطمینان و معیشتی طبقه کارگر تا بدین حد وخیم شده که آنها حتی از تامین حداقل معیشت خود محروم اند، علت آنرا قبل از هر چیز با بدرفتاری و شکل شکنجه کارگران محرومیت این طبقه حتی: تشکیل های منفی جستجو کرد. در دنیا نیز که اغلب کارگران جهان از یکسوق بر سر میشتنا خسته شده بین المللی یعنی تشکیل اتحادیه های کارگری برخوردارند، طبقه کارگران ایران تحت بیوع رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی از حق تشکیل اتحادیه های کارگری نیز محروم می باشد. این بدان علت است که توده های مردم ایران از زمکوسی و آزادیهای سیاسی محروم اند و دیکتاتورهای این طبقه حاکم مردم را از ابتدائی ترین حقوق و آزادیهای محروم ساخته است. اگر در ایران آزادی سیاسی وجود می داشت، اگر آزادی شکل و تجمع بعنوان جزئی جدائی ناپذیر از آزادیهای سیاسی وجود می داشت، آنگاه کارگران اجازه نمی دادند که سرمایه داران اینچنین بیرحمانه آنها را استثمار کنند و حقوق آنها را باطل نمایند. لذا کارگران حتی برای تحقق مطالبات روزمره خود نیازمند آزادیهای سیاسی هستند.

کارگران مبارز! مبارزه خود را برای افزایش دستمزد تشدید کنید!
کارگران مبارز! مشکل شوید! مبارزه خود را برای بدست آوردن حق تشکیل تشدید کنید!
کارگران مبارز! مبارزه خود را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تامین آزادی و دموکراسی تشدید کنید!

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران
تا بودیا نظام سرمایه داری - زنده باد سوسیالیسم
اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کار) - سازمان جریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)
اردیبهشت ماه - یکموزا روینمید و هفتادوبوک

جشن اول ماه مه . . .

ضمن پشتیبانی از خواست اعتصاب کنندگان تهدید کرده - اند که چنانچه سرمایه داران در تحقق خواست کارگران اعتصابی تعلق نکنند، آنها نیز به اعتصاب میپیوندند. اکنون نیز در حالی که اعتصاب وارد دومین هفته خود شده است، گروه دیگری از کارکنان بخش خدمات به اعتصاب پیوسته اند. تا این لحظه سرمایه داران افزایشی معادل ۴/۸ درصد را پیشنهاد کرده اند، اما کارگران خواستار افزایش بیشتری هستند. در تظاهرات اول ماه مه، کارگران آلمانی از جمله خواستار افزایش دستمزد ها بودند. در تظاهرات اول ماه مه در برلین، گاریه زدو خورد میان تظاهرات کنندگان از یکسو و نیروهای پلیس و دستجات فاشیست از سوی دیگر انجامید.

همچنین اول ماه مه امسال مصادف شد با انفجار رخسار انقلابی توده های زحمتکش و تحت ستام آمریکا که از دو روز قبل از اول ماه مه بصورت تظاهرات - ات قهر آمیز آغاز زگشته بود و تا اول ماه مه ادامه یافت.

با شکوه ترین مراسم اول ماه مه امسال نیز همچون سال گذشته در کوبا یعنی کشوری برگزار شد که برغم تمام فشار بورژوازی بین المللی پرچم سوسیالیسم را در هتزاز زنگنه داشته است. در اول ماه مه صدها هزار زحمتکش کوبایی در حالیکه بنفع سوسیالیسم شعار میدادند بخیا با نهار ریختند. کارگران کوبایی در این روزها را دیگر عزم استوار خود را بعبار زده علیه سرمایه داری و دفاع از سوسیالیسم بنمایش گذاشتند. در ژاپن، چهار میلیون کارگر در مراسم اول

ماه مه شرکت نمودند. کارگران ژاپنی که با ساعات طولانی کار در معرض استثمار وحشیانه سرمایه داران قرار دارند خواستار کاهش ساعات کار شدند. کارگران ژاپنی درخواست نمودند که ساعات کار در سال از ۲۰۱۲ ساعت به ۱۸۰۲ ساعت کاهش یابد.

در شهرهای مختلف روسیه نیز کارگران روز اول ماه مه را جشن گرفتند. در مسکو متجاوز از ۱۵۰۰۰ تن در تظاهرات شرکت کردند و در حالیکه پرچم های سرخ را با خود حمل می کردند علیه سرمایه داران و در دفاع از سوسیالیسم شعار میدادند. تظاهرات کنندگان در شعارهای خود یلتسین و گورباچف را بعنوان نمایندگان منافع سرمایه داران محکوم نمودند. در این راهپیمائی شعارها بی منفی همبستگی بین المللی کارگران نیز داده میشود.

در فرانسه دهها هزار تظاهرات کارگران در شهرهای مختلف را هییمائی نمودند. در برخی از شهرها این راهپیمائیها مشترکا توسط سندیکا ههای مختلف برگزار گردید، اما در پاریس که راهپیمائی با بتکارث - ژ - ت برگزار گردید متجاوز از ۵۰۰۰۰ تن در راهپیمائی شرکت نمودند، شعارها عمدتا علیه نژادپرستی و فاشیسم بود. ۱۳۰۰۰۰ نفر ضد فاشیستی نیز در این تظاهرات شرکت کرده بودند. کارگران همچنین خواستار ۷۰۰۰۰ فرانک بعنوان حد اقل دستمزد شدند.

در شهرهای مختلف سوئد نیز مراسم اول ماه مه برگزار گردید. در استکهلم و یوتوبوری که از مراکز کارگری سوئد است حدود ۸۰۰۰۰ تن در این مراسم شرکت نمودند.

در تریش نیز مراسم اول ماه مه برگزار گردید. متجاوز از ۱۰۰۰۰ تن در راهپیمائی ها در ویس شرکت نمودند. شعار کارگران ۳۵ ساعت کار بود. راهپیمائی ها و میتینگهای در شهرهای انگلیس نیز صورت گرفت. در نیوکاسل راهپیمائی ها شعار کار، مسکن، بهداشت و صلح میدادند. همچنین شعارها بی علیه نژادپرستی و فاشیسم داده میشود. در اسپانیا شعار اصلی راهپیمائی مبارزه متحد سندیکا ها علیه بیکاری بود. در مانیل پایتخت فیلیپین چندین هزار تن در راهپیمائی و تظاهرات شرکت دادند و در کره جنوبی کارگران ضمن برپائی تظاهرات و تهدید علیه برپائی اعتصاب عمومی خواستار افزایش دستمزدها شدند.

در ایران که پس از مدت ها مبارزه و کشمکش سرانجام کارگران رژیم را مجبور نمودند که روز اول ماه مه را تعطیل رسمی اعلام کنند، بعزت حکومت ترور و خفقان و فقدان آزادی های سیاسی کارگران امسال نیز نتوانستند بیک راهپیمائی مستقل، اول ماه مه را جشن بگیرند. بلکه به شیوه های مرسوم سالهای گذشته و بیشتر از طریق مجامع خصوصی و محدودا بین جشن را برگزار کردند.

در بسیاری دیگر از کشورهای جهان، کارگران مراسم اول ماه مه را برگزار نمودند. امسال در اغلب کشورهای اروپائی کمیته های همبستگی با کوبا فعال بودند و ضمن جمع آوری کمکهای مالی، همبستگی خود را با کارگران کوبائی نشان دادند. در مراسم اول ماه مه امسال فعالین و هواداران سازمان نیز در کشورهای مختلف در راهپیمائیها، میتینگها و تظاهرات اول ماه مه فعالانه مشارکت نمودند.

در انتخابات مجلس . . .

دوم "انتخابات" را جلوی بیاندازد. تمام اینها به طرز آشکاری از بیاعتنایی مردم نسبت به رژیم و نسبت به دوجناح اصلی آن حکایت میکند. آمار و ارقامی هم که توسط وزیر کشور اعلام شد، نه فقط حاکی از آن است که "حزب الله" موقعیت خود را در مجلس از کف داده است و در برابر ائتلاف خامنه ای - فرسناجی شکست خورده است، بلکه در عین حال و مهمتر از آن گویای این حقیقت است که دوجناح حکومتی در مقابل مردم بیش از پیش مفتضح شده اند و شکست خورده اند.

پاسخ به . . .

وحسدت کافئ است، اما طبیعی است که هیچ سازمان سیاسی بدون برنامه و اساسنامه نمی تواند وظایف خود را بدرستی پیش برد. از اینرو لازم است که یک برنامه و اساسنامه مشترک تهیه شده و پس از بحث بتصویب یک کنگره برسد. با این توضیحات روشن است که سازمان ما نه بر تانمه خود بلکه اصول و مبانی وحسدت میداند و هیچ نقطه ایها می در این مورد وجود ندارد.

در انتخابات مجلس چه کسی شکست خورده است؟

جناح مسلط حکومتی از موقعیت برتری برخوردار بود، چرا که نه فقط رای و تلو بیرون و مساجد عملا در اختیار وی بود، بلکه از آن مهمتر شورای نگهبان و "ولی فقیه" را نیز پشت سر داشت. خامنه‌ای در دیدار خود با اعضای هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات، زمانی که اختلافات دو جناح بر سر حق تصمیم‌گیری شورای نگهبان نسبت به رویا تا نید صلاحیت‌ها را ندیده‌ها، به اوج خود رسیده بود، به نفع دخالت شورای نگهبان موضع‌گیری نمود و علنا از آن حمایت کرد. وی همچنین در نماز جمعه تهران، ضمن تعریف و تمجید از فسنجانی و دولت وی، مخالفین دولت و کسانی را که از کرسی‌های مجلس علیه دولت سخن می‌گویند مورد تهدید قرار داد، آنها را "دروغگو" و "دروغ نویسن" خواند. روی سخن خامنه‌ای جناح "حزب الله" بود. خامنه‌ای به همین حد اکتفا نکرد و با "فتنه‌گر" خواندن آنها، نه فقط یکبار دیگر رسماً علیه این جناح و بر له جناح رفسنجانی موضع‌گیری نمود، بلکه جناح اخیراً در حمله به "حزب الله" جری تر ساخت و دست وی را با زخمی و ای ظاهر داشت که "من بسیاری از فتنه‌گریها را در این مجلس به شما مردم نگفتم من نخواستم خاطر عزیز مردمان را تلخ کنم اما کسانی که فتنه کردند و حقایق را وارونه جلوه دادند چگونه می‌خواهند وارد مجلس شوند؟" (کیهان - ۸ فروردین)

این موضع‌گیری صریح و رسمی خامنه‌ای در ضدیت با "حزب الله" و حمایت مکرر از شوراوی نگهبان و رفسنجانی، موقعیت "حزب الله" را که از قبل هم شکننده بود، بسیار شکننده تر ساخت. "حزب الله" علیرغم تهدیدهای قبلی اش مبنی بر تحریم انتخابات، اجباراً به اعمال نظر شورای نگهبان نسبت به تأیید و یا رد کاندیدها تن داد. "حزب الله" چاره‌ای نداشت جز اینکه با زهم عقب نشینی کند چرا که جناح مقابل سمه اش پیر زور بود و از موضع قدرت حرکت میکرد. بنا بر این با نزدیک تر شدن موعد "انتخابات" تهدیدهای پیشین خود را فراموش میکند و مردم را به شرکت در انتخابات فرا میخواند و در مقابل به جناح مخالف خود، حداکثر به اظهار ریکرشته صحبت‌هایی شکوه آمیز بسنده می‌کند. کربسی پیش از انتخابات و در جریان آن میگوید "اگر نیروهای مخلص و معتقد به انقلاب از صحنه انتخابات کنار گذاشته نمیشدند بهتر بود" و یا خوشبینی‌ها را اظهار میدارد که "بر حسب قانون اختیار در دست یک مرجعی است حالاً اگر هم آن تفسیر را بنده قبول ندارم - که ندارم - اما قانوناً مرجعش اوست."

بنا بر این "حزب الله" با وجود آنکه از اعمال نظر قطع شورای نگهبان و هیاتهای نظارت منتخب آن در مانعاً زور و خود به مجلس بخواهی آگاه است، اما چاره‌ای جز تمکین در مقابل خود نمی‌بیند. گفتنی است که از مجموع شرایط و موضع‌گیریها، نتایج انتخابات "کاملاً از قبیل

معلوم بود. عبارت دیگر هم جناح مغلوب حکومتی و هم جناح غالب آن، هر دو میداند که ستمی چه کسانی بایستی از صندوقهای بیرون بیاید. بنابراین - ای در مجلس ارتجاع وابسته به جناح "حزب الله" در این رابطه چنین میگوید "یک جناح در کشور با برنامهای حساب شده و منسجم از چند سال قبل دست اندر کار حذف بهترین یا ران‌ها و دوستان واقعی رهبری گردید ما با علم به اینکه در موجود جناح خطا ما می‌تواند قربانی خواهد شد و تنها بنا به خواست مقام معظم رهبری که کناره‌گیری را با اعتقاد به مظلوم واقع شدن به صلاح ندانستند در انتخابات شرکت فعال کردیم" [کیهان ۶ فروردین] جناح مقابل نیز این مسئله را خوب میدانست و از نتایج اعمال نفوذ شورای نگهبان و مثال آن به نفع خویش کاملاً مطمئن بود. سران این جناح برخلاف "حزب الله" همه جا با اعتماد به نفس صحبت میکردند و در این میان رفسنجانی نیز پنهان نکرده که با لایحه این افراد وابسته به کدام جناح است که بایستی اسامیشان از صندوقها بیرون آید. وی قبل از آنکه نتایج انتخابات روشن شده باشد اظهار نمود "من اطمینان دارم که جا می‌ماند ما برنامهم پنج ساله را انتخاب کرده است و در این انتخابات خودش هم آرا تا نید خواهد کرد" این اطمینان البته بدون دلیل و زمینه نبود. شورای نگهبان صلاحیت بسیاری از کاندیدها را وابسته به جناح "حزب الله" قرار داده بود و بنا بر مساجد عملاً در اختیار این جناح بود که علیه "حزب الله" تبلیغ میکرد و بقول آن نماینده مجلس "با خرج پولهای هنگفت، ترتیب دادن مهیا نیها، توزیع کا لادربین مردم و وعده وعیدها و امثال آن در حقیقت بطور غیر مستقیم دنبال خرید آراء بودند" و آنطور که بعداً بطور رسمی از زبان وزیر کشور هم اعلام شد که جناح مسلط هر جا که لازم دید از طریق ابزارهای خود به اعمال نظریه‌ها و اخت و وزیر کشور مطرح ساخت که "هیاتهای منتخب نظارت شورای نگهبان نظرشان این بود که اگر نسبت به افرادی نظر داشته باشند باید اعمال کنند و به همین دلیل (در) خیلی از مناطق هم اعمال شد" بنا بر این نتیجه از قبیل معلوم بود. "حزب الله" که خود دچار اختلافات درونی بود و از انسجام لازم بری بود، با تردید و اجباراً در صحنه بازی شده بود در این بازی اعتماد به نفس خود را کاملاً از دست داده بود. جناح مقابل اما از انسجام نسبی و اعتماد به نفس کامل برخوردار بود و با تدارک قبلی در صحنه ظاهر شده بود. در این بازی، "حزب الله" با زنده بود و با زنده شد و مجلس نیز به تصرف استتلاف خامنه‌ای - رفسنجانی درآمد.

اینکه علاوه بر دوقوه اجرائی و قضایی مجلس هم به دست جناح مسلط حکومتی بیفتد و این جناح به حضور یک اقلیت ناچیزی در دسرا ز جناح "حزب الله" در مجلس رضایت بدهد، این یک جنبه از نتایج برگزاری "انتخابات" مجلس بود، اما "انتخابات"

مجلس از جنبه‌های دیگری بویژه از جنبه جایگاه مردم در آن نیز قابل توجه و تامل است. در یک کلام عکس العمل مردم در قبال این "انتخابات" و همه آن آمار و ارقامی که در این رابطه از سوی سران رژیم اعلام شد، یکبار دیگر روشن ساخت که توده‌های مردم حساب خود را برای همیشه از جناح‌های حکومتی جدا کرده‌اند. وزیر کشور در مصاحبه‌ای با خبرنگاران خارجی اعتراف کرد که درصد زیادی از مردم در انتخابات شرکت نکرده‌اند. بنا به ادعای وی حدود ۶۵٪ از افراد واجد شرایط در این مرحله شرکت نموده‌اند و باقی یعنی ۳۵٪ از آنان "انتخابات" رژیم را تحریم نموده‌اند. این مساله روشن است که سران رژیم هیچگاه آمار و ارقام واقعی را خصوصاً آنجا که به سودشان نیست اعلام نمیکنند. معین همین ارقام و آمار اعلام شده نیز موبد است که موقعیت رژیم نسبت به قبل خرابتر شده و پای‌های آن بیش از پیش نازک تر و باریک تر شده است. بعنوان نمونه در تهران نده میلیونی مطابق آمار اعلام شده نزدیک به ۱/۷ میلیون را به صندوقها ریخته شده است. حال چنانچه با جمعیت تهران و اجد شرایط بوده باشند، با یک محاسبه ساده معلوم میشود که فقط نزدیک به ۳۴٪ از واجدین شرایط در "انتخابات" شرکت کرده و ۶۶٪ بقیه آنها تحریم نموده‌اند. حال چنانچه حتی تقلب‌ها و دوز و کلنک‌ها را هم که نمونه‌ای از آن توسط نماینده‌ای در مجلس افشا شد در نظر بگیریم که گفت یک شنا سنامه ۱۷ و گاه ۱۸ رأی داده شده است و یا آن دیگری که گفت در بسیاری از صندوقها در شهرستانها تعداد آراء ریخته شده بیشتر از کسانی بوده است که واجد شرایط رأی‌دهنده بودند، اگر آنها و صدها نمونه امثال آن را هم در نظر بگیریم با این وجود همان ارقام رسمی اعلام شده گواه آنست که تحریم کنندگان مضحکه انتخاباتی، بسیار بیشتر از آن بوده است که سران رژیم عنوان کرده‌اند. مطابق اظهارات وزیر کشور حدود ۲۰٪ از نمایندگان گانی که به مجلس راه یافته‌اند، از نمایندگان فعلی (دوره سوم) مجلس هستند و ۱۴۱ نفر از آنها نتوانسته‌اند مجدداً به مجلس راه یابند که از این تعداد، در صفر نظر از یک تعدادی که کاندید نشده بودند و یا ۴۰ نفری که صلاحیت آنها توسط شورای نگهبان رد شد و عدالتاً وابسته به جناح "حزب الله" بودند، ما بقی نیز موفق به کسب آراء لازم نشدند. و با زمامت بق همان آمار از ۶۰ نفر کاندیدهای دو جناح اصلی رژیم در تهران، فقط دوفرتوانستند کسب ۵۵٪ و ۳۹/۵٪ آراء به مجلس راه یابند و بقیه به دور دوم کشیده شد و با از ۲۷ نفری که می‌بایست از سر سر کشور برای مجلس انتخاب می‌شدند، فقط ۱۳ نفر توانستند به حدصاب آراء دست یابند. تازه این در حالیست که از مدت‌ها قبل شرکت در "انتخابات" "فریضه دینی" و "واجب شرعی" خوانده شده بود و از بلندگوهای مختلف از مردم خواسته می‌شد که در آن شرکت جویند. با این وجود رژیم نتوانست، حتی اکثریت لازم برای شروع کار مجلس را تأمین کند و از همین رو ناچار شد مرحله

"حزب کمونیست کارگری"

وتکرار همان سیاستها و شعارهای غیر کارگری

در پی انشعاب در "حزب کمونیست ایران" سازمان جدیدی بنام "حزب کمونیست کارگری ایران" اعلام موجودیت نمود. این سازمان در اسفند ماه ۱۷۰ رگان خود را بنام "انترناسیونال" منتشر ساخت.

در نخستین شماره این نشریه، اطلاعیه اعلام موجودیت این حزب به چاپ رسیده که طی آن چهارتن از بنیانگذاران این سازمان که این اطلاعیه را امضاء کرده اند مدعی شده اند که این حزب "یک حزب مارکسیستی" و "متعهد به سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر" است.

این حزب با اصطلاح "مارکسیست" غیر لنینیست، ظاهرا برای اینکه خود را از "حزب کمونیست" که بر غم‌ها و جنجالهای تبلیغاتی سران آن پس از گذشت مدتی روشن شده چندان هم کمونیست نبوده بلکه گرایشات غیر سوسیالیستی در آن نقش اصلی را بر عهده داشتند، مجزا سازد و در عین حال به دیگران اطمینان دهد که اگر در گذشته "حزب کمونیست" ربطی به طبقه کارگر نداشته، حزب جدید یک حزب کارگری می‌باشد پسوند کارگری هم را بنام خود افزوده است تا دیگر چیزی کم و کسر نداشته باشد یعنی هم حزب کمونیست باشد و هم کارگری.

نیازی به توضیح این مسئله نیست که هر سازمان سیاسی را نه بر حسب ادعا و عناوینی که این سازمان خود را به آنها ملقب می‌سازد بلکه به حسب عملکردش با دیمورد قضاوت قرار داد. این نیز امری بدیهی و روشن است که حزب طبقه کارگران نه با اطلاعیه اعلام موجودیت چهار نفره بلکه از برطن مبارزه طبقه کارگران ایجا دخا هشد.

با این همه طبیعتا هر کس می‌خواهد بداند که این حزب جدید که ادعای کارگری هم دارد، بطور مشخص در مورد کارگران ایران چه می‌گوید و چه ننموده‌ها بی به آنها می‌دهد و آیا چیزی جدید متما یز سیاستها و رهنمودهای گذشته وجود دارد یا نه؟

در همین نخستین شماره رگان این سازمان با قطعنامه‌ای در مورد تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر روبرو می‌شویم که در آنجا نامه سال ۶۶ هنگامیکه هنوز در حزب کمونیست انشعابی رخ نداده بود تصویب شده و "کما کمان مبنای فعالیت حزب جدید اعلام شده است. تنها تغییری که در این قطعنامه صورت گرفته افزودن "کارگری" بدنبال کمونیست بوده است. در این قطعنامه شعار اصلی و سیاست عمومی "تبلیغ و ایجا دشوراها" اعلام شده و ضمن توضیحات مفصل در مورد نقش، اهمیت و فواید دشوراها چنین گفته شده است: "شعار اصلی و سیاست عمومی حزب کمونیست کارگری ایران در زمینه سازماندهی توده‌ای کارگران تبلیغ و ایجا دشوراها ی کارگری و سازماندهی شورائی طبقه کارگر است. این ادعا که در واقع و اجوال کنونی میتوان شعار دشوراها و ایجا دآنها را به یک شعار تبلیغی - عملی تبدیل نمود و کارگران را به تشکیل شوراهای فراخواند قبلا نیز از سوی سازمان ما مورد انتقاد قرار گرفته و نشان داده شده است که در شرایط نظیر وضعیت کنونی ایران امکان تشکیل دشوراها وجود ندارد، لذا این شعار در وضعیت کنونی شعار بی‌بوجه و بی‌معناست و نتنها نتیجه‌ای که از آن عاید میشود ایجا دا غتشاش در میان کارگران و اساسته ساختن دشوراها از معنا و مضمون واقعی آنست. با این همه لازم است که یکبار دیگر در پرتو تجارب چند سال گذشته جنبش کارگری ایران این مسئله مجددا مورد بحث قرار گیرد تا اگر افرادی هستند که واقعا مسئله آنها سازماندهی توده‌ای کارگران است از شعار پرتوهای بی‌معنا دست بردارند و اندکی پای خود را روی واقعیت‌های زمینی بگذارند.

هر کس که الفبای مبارزه طبقه کارگر را بداند بین حقیقت را درک میکند که شکل سازماندهی نمیتواند از شکل مبارزه مجزا باشد بلکه بالعکس همیشه شکل سازماندهی بخولاینگی با شکل مبارزه توده‌ها مرتبط می‌باشد.

اگرچه تجربه جنبش کارگری در سراسر جهان و تجربه خود کارگران ایران رجوع شود، این حقیقت مسلم آشکار می‌گردد که بحسب اینکه کدام شکل مبارزه یعنی اقتصاد و یا سیاسی عمده باشد و بعلاوه این شکلهای مبارزه در چه مرحله‌ای از تکامل خود قرار داشته و سیاستها و تاکتیکهای طبقه کارگر

چیست، کارگران به اشکال مختلف شکل متوسل شده‌اند. اگر بعنوان نمونه جنبش کارگری اروپا را که دارای تجارب بسیار غنی است در نظر بگیریم می‌بینیم که طبقه کارگر بحسب شرایط مختلف شکلهای گوناگونی از تشکلهای توده‌ای کارگری از جمله اتحادیه‌ها، کمیته‌های اعتصاب، کمیته‌های کارخانه و دشوراها را پدید آورده‌اند. اما هر کس که با این جنبش‌اندکی آشنا شده باشد این را میداند که بجز اتحادیه که شکل پایدار تشکل توده‌ای در این کشورها بوده است، اشکال دیگر تشکلهای توده‌ای تنها در مقاطعی معین و بهنگامی پدید آمده‌اند که شکل سیاسی جنبش عمده بوده و با تغییر اوضاع و احوال گوناگونی در شکل عمده جنبش، این اشکال نیز از میان رفته‌اند. لذا اگر امروز کارگران کشورها ی اروپائی مثلا کمیته‌های کارخانه و دشوراها را ایجا نمی‌کنند، از آن رو نیست که کسی با سازمانی پیدا نشده که شعار تشکیل آنها را مطرح کند تا کارگران آنها را عملی سازند بلکه دقیقا شکل عمده مبارزه کنونی آنهاست که شکل دشوراها را تشکیل داده است. قطعا اگر اوضاع در این کشورها مجددا بنحوی تغییر کند که شکل سیاسی مبارزه طبقه کارگر عمده شود، اعتصاب عمومی سیاسی در دستور کار قرار گیرد و اعتلاء انقلابی پدید آید، دوباره کمیته‌های اعتصاب و کارخانه و دشوراها تشکیل خواهند شد.

تجربه جنبش کارگری ایران نیز همین واقعیت را نشان میدهد. اگر چه در ایران بعلت وجود مستمر رژیم‌های سرکوبگر و فقدان آزادیهای سیاسی، طبقه کارگر از تشکلهای پایدار توده‌ای محروم بوده است، با اینهمه در مبارزات خود همواره واقعیت پیش گفته را ثابت کرده است. پیش از اعتلاء انقلابی نیمه دوم دهه پنجاه طبقه کارگر ایران منطبق بر سطح پایین و شکل عمده مبارزه اقتصاددی خود در فکر ایجا کمیته‌های اعتصاب و دشوراها بود و نتوانست آنها را ایجا کند اما با تحولات سیاسی و اواسط دهه پنجاه، ارتقاء سطح جنبش و عمده شدن شکل سیاسی مبارزه طبقه کارگر و روبرو یزیکاعتلاء وسیع و پرتو مانسه، کمیته‌های اعتصاب و سپس دشوراها را ایجا نمود. حتی در مراحل اولیه اعتلاء جنبش طبقه کارگر هنوز کمیته‌های اعتصاب را ایجا نکردند. شکل‌گیری کمیته‌های اعتصاب محصول مرحله معینی از تکامل جنبش بود که اعتصاب عمومی سیاسی را در دستور کار قرار داده بود. حال اگر پیش از فرا رسیدن این مرحله از تکامل جنبش هزاران بار از کارگران خواسته می‌شد که کمیته‌های اعتصاب را ایجا دوا اعتصاب عمومی سیاسی را برپا کنند، کارگران با این شعار بعنوان یک شعار تبلیغی - عملی توجهی نمی‌کردند. ما خود با این واقعیت در سال ۶۰ نیز روبرو بودیم.

علیرغم اینکه در سال ۱۶۰۰ وضع سیاسی جا معد بشدت بحرانی بود و حتی شکل سیاسی جنبش عمده بود، با این همه با این علت که این شکل سیاسی مبارزه توده‌ای بر مرحله لازم تکامل نیافته بود، شعار ایجا کمیته‌های اعتصاب و برپائی اعتصاب عمومی سیاسی از سوی سازمان ما نتوانست بعنوان یک شعار تبلیغی - عملی با پاسخ مثبت و عمومی کارگران روبرو گردد. این البته پدای معنای نیست که نباید تبلیغ و ترویج این ایده‌ها در میان کارگران پرداخت. بلکه صرفا اشاره ایست با این واقعیت که نمی‌توان در هر لحظه مستقل از شرایط حاکم خواستار شکل معینی از مبارزه توده‌ای و تشکل معین توده‌ای بود. در مورد مسئله دشوراها نیز وضع بر همین منوال است. طبقه کارگر ایران قبل از روبرو بحرانی که به انقلاب انجامید، نمی‌توانست منطبق بر شکل معین مبارزه خود که عمدتا اقتصاددی بود دشوراها را ایجا کند. حتی در مراحل اولیه بحرانی سیاسی و اعتلاء انقلابی اواسط دهه ۵۰ بحشی از تشکلهای دشوراها در میان نبود، دشوراها با پیدایش موقعیت انقلابی و اعتلاء بسیار پرتو مانسه‌ای که به اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه انجامید، از درون کمیته‌های اعتصاب سر بر آوردند. این واقعیتی است که سازمان ما بهنگام قیام و تاملتها پس از آن در گسترش ایده دشوراها و شورائی کردن جنبش نقش مهمی ایفا کرد، اما دشوراها تنها با بتکار مستقل خود طبقه کارگر و در نتیجه تحول و تکامل کمیته‌های اعتصاب بطور خودانگیخته‌ای پدیدار شدند. یعنی در واقع محصول جبری شرایط سیاسی معین و مرحله بسیار پیشرفته شکل سیاسی جنبش بودند. اینکه چرا دشوراها دقیقا تحت چنین شرایطی پدیدار شدند و با این روش رفتن این شرایط از بین رفتند، پاسخ اش در نقشی است که این شکل معین تشکل توده‌ای در مبارزه مستقیم و آشکار بعنوان ارگانهای رزمنده و پیکار جوی برای

باشند. کمیته کارخانه در شرایط کنونی میتواند بحسب شکل عمده مبارزه طبقه کارگر عمدتاً مطالبات اقتصادی - رفاهی را طرح و مبارزه این طبقه را برای تحقق خواستههای خود سازماندهی نماید. بدین طریق است که کمیته های کارخانه قادرند بر سازماندهی طبقه کارگر و ارتقا سطح مبارزه آنها تا شیءر بگذارند. با نقشی که این کمیته ها در مبارزه طبقه کارگر ایفا میکنند، آنها در موقعیتی قرار میگیرند که از اعتماد وسیع ترین بخش کارگران برخوردار میگردند. اگر اوضاع سیاسی بنحوی تحول یافت که شکل سیاسی جنبش کارملا عمده و برجسته شد، کمیته ها عمدتاً مبارزه و مطالبات سیاسی طبقه کارگر را سازماندهی و رهبری میکنند و تا آنجا می میتوانند پیش روند که به کمیته های اعتماد بشور و تحول یابند. اگر روند اوضاع بگونه ای دیگر پیش برود و عا لقا وقوع تحولات انقلابی با زهم بتا خیرا فتد و قرار باشد اتحادیه ها با زور مبارزه کارگری ایجا دشوند، با زهم این کمیته های مخفی میتوانند نقش مهم خود را ایفا نمایند.

اینکه در عمل و تحت شرایط موجود تا چه حد امکان تشکیل این کمیته ها وجود دارد یا استناد به تجربه خود جنبش کارگری ایران روشن میگردد. واقعیت این است که آنچه طی چند سال گذشته در ایران شکل گرفته نه شور و آهنگ اتحادیه است. چیزی که در محدوده ای و در برخی کارخانه ها وجود پیدا کرده است هما کمیته های مخفی کارخانه می باشد. مهم نیست که کارگران برای تشکیل مخفی خود چه نامی گذاشته اند؟ آیا اسانس نامی بر آن گذاشته اند یا نه؟ آنچه مسجل است در برخی کارخانه ها و موسسات تولیدی یک هسته مخفی با بتکار پیشروترین بخش کارگران شکل گرفته و بحیات خود ادامه داده و با سازماندهی و رهبری مبارزات کارگران کارخانه از اعتماد توده کارگرنیز برخوردارند. این واقعیت نشان میدهد که کمیته های مخفی کارخانه مناسب ترین شکل تشکلی کارگران در اوضاع کنونی محسوب میگردند و این شکل اصلی تشکلی محسوب میگردد. تا کید بر اصلی بودن این شکل تشکلی بمعنای آن است که عملاً بین تشکلی سازماندهی و رهبری کننده مبارزات کارگران در سطح کارخانه است. اینجا اصلی ترین عرصه در کارخانه برای فعالیت کمونیستها برای سازماندهی و آگاهی دادن به کارگران است. در عین حال تا کیدی است بر اینکه شکلهای دیگری از تشکلی نیز میتوانند وجود داشته باشند، اما نمی توانند نقش کمیته ها را برعهده بگیرند. تعاد و نیبها، سازمانهای ورزشی و فرهنگی، کارگری و دیگر اشکال قانونی و نیمه قانونی از این دست که هم اکنون برخی از آنها نیز وجود دارند، میتوانند نقش خود را در محدوده ای معین ایفا نمایند. کمونیستها در این تشکلی ها نیز باید فعال باشند و از این طریق نیز به سازماندهی و آگاهی دادن به کارگران بپردازند. در موسسات کوچک، بویژه در بخشی که در ایران صنوف نامیده میشود، از آنجا نیکه در اینجا سنت و تجربه سندیکائی با لنسبه خوبی وجود دارد و علاوه بر این رژیم چندان به تشکلی اتحادیه در این موسسات ورسته ها حساس نیست، اتحادیه ها هم اکنون نیز میتوانند تشکلی بگیرند و بدینیهی است که کمونیستها با یدبه شکل گیری این اتحادیه ها مدد رسانند.

پس از این توضیحات روشن میگردد که "حزب کمونیست کارگری" هم مانند "حزب کمونیست" غیر کارگری قبلی نه کارگریست و نه حرفی برای گفتن به کارگران ندارد. افزودن نام کارگری هم بدنبال کمونیستنه چیزی را تغییر داده و نه میتواند تغییر دهد. وقتی که یک سازمان سیاسی حتی نتواند این واقعیت بدیهی را تشخیص دهد که شور و اتحاد تحت چه شرایطی ایجا میشوند و تحت چه شرایطی باید شعار را ایجا دشور. بعنوان یک شعار عمل مطرح کرد، آن وقت صحبت از کمونیسم کارگری حرفی بچوب و بی ربط است و جزا دعای تو خالی چیز دیگری نیست.

"انجمن کارگران تبعیدی ایرانی" و اهداف و وظائف ناروشن

چهاردهمین شماره نشریه "کارگرن تبعیدی" کارگان "انجمن کارگران تبعیدی ایرانی" به روال معمول حاوی گزارشات و اخبار کارگری ایران و سایر نقاط جهان و منعکس کننده فعالیت دوره ای انجمن می باشد. "انجمن

قیام، سرنگونی و اعمال حاکمیت مستقیم توده ای ایفا میکنند. لذا شور و آهنگ در هر شرایطی پدید نمی آید و بسی دور از منطقی است که کسی در غیاب یک موقعیت انقلابی، با لاقا قلیک اعتلاء وسیع و پیردامنه از کارگران بخواد دشور. ها را ایجا دکنند. حال اگر کسی پیدا شود در شرایطی که یک اعتلاء وسیع و پیردامنه وجود ندارد و شکل سیاسی مبارزه توده ای بمرحله پیشرفته آن نرسیده است، شعار تشکلی شور و آهنگ را که ارگانهای قیام و اعمال حاکمیت مستقیم اند بعنوان شعاری تبلیغی - عملی مطرح نماید، در خوشبینانه ترین حالت نشان میدهد که الفبای مبارزه سیاسی را نفهمیده و این حقیقت را درک نکرده است که شکل سازماندهی و تشکلی توده ای نمی تواند ز شکل و سطح مبارزه توده ای مجزا باشد و طبیعی است که امکان عملی شدن آنها وجود ندارد و اگر بفرض این شعار بگوش توده های کارگر هم برسد با بی اعتنائی نسبت به آن برخورد خواهند کرد. در بدبینانه ترین حالت نیز کسی که چنین شعاری را در شرایط نامقتضی مطرح میکند، با ایجا داغشا شد در صفوف کارگرنه بورژوازی خدمت میکند. چرا که در واقع در غیاب اعتلاء پیردامنه چاره ای ندارد جز اینکه وظائف اتحادیه را در برابر شور و آهنگ قرار دهد و عملاً شور و آهنگ را از مضمون واقعیاتش تهی و آنرا بی اعتبار سازد. در عین حال طرح این شعار در شرایط کنونی در عمل بمعنای جانبداری از شور و آهنگ اسلامی کار و سوق دادن کارگرنه سوی این ارگانهای فریب و تحمیل خواهد بود. از این با بتبا ید خوشحال بود که جریسانی که امروز شعار شور و آهنگ را بعنوان یک شعار عمل مطرح میکنند و کارگرنه به تشکلی شور و آهنگ فرامیخواهند در میان کارگرنه نفوذ و اعتباری ندارند و لا طرح بین شعار لطمات سنگینی به طبقه کارگر وارد می آورد. این یک واقعیت است که پس از سال ۶۰ و برچیده شدن شور و آهنگ، دیگر نه اعتلاء وسیعی وجود داشته و نه کارگرنه تحت شرایط موجود برای ایجا دشور و تلاش نموده اند. سازمان ما نیز کار بسیار درست و به جا می کرده است که تا فراهم شدن مجدد شرایط تشکلی شور و آهنگ، شعار ایجا دشور و آهنگ را بعنوان یک شعار عمل از دستور کار خارج نموده و کارگرنه را دعوت به تشکلی فوری شور و آهنگ نمی کند. البته تبلیغ و ترویج در مورد شور و آهنگ زنده نگهداشتن ایده و تجارب جنبش شور و آهنگ ایران در ذهن توده های کارگر و وظیفه هر جریان کمونیست است. اما این مسئله با فراخوانی کارگرنه به تشکلی شور و آهنگ در لحظه کنونی متفا وت است.

بهر رو، اگر این واقعیتی است که شعار تشکلی شور و آهنگ بعنوان یک شعار عمل و فراخوانی فوری کارگرنه به تشکلی شور و آهنگ طی یک دهه ای که گذشت نادرست بوده و هم اکنون نیز طرح این شعار بعنوان شعار عمل نادرست است، پس طبقه کارگر با توجه به شرایط اختناق و سرکوب حاکم که هر ابتکار عمل و تشکلی مستقل کارگری را بشدت سرکوب میکند، و تا با آن در نظر گرفتن این واقعیت که تحت دیکتاتورری عربیان و قرار گرفتن مستقیم دولت در برابر کارگرنه و خواسته های آنها که مبارزات کارگرنه در محدوده اقتصادی و صنفی باقی نمی ماند و شکلهای سیاسی مبارزه اولویت ویژه ای کسب میکنند و نیز در نظر گرفتن سطح کنونی مبارزه طبقه کارگر، چه شکلی را بعنوان شکل اصلی تشکلی باید در برابر خود قرار دهد. تا کنون علاوه بر مسئله شور و آهنگ که هم اکنون مورد بحث قرار گرفت، شعار تشکلی اتحادیه نیز از سوی برخی سازمانها مطرح شده که این شعار نیز نتوانسته است عملی گردد. سازمان ما با در نظر گرفتن مجموع اوضاع شعار تشکلی کمیته های کارخانه را مطرح نمود که مطابق توضیحاتی که مکرر در مورد نقش و وظائف آنها ارائه شده بعلا نعطاف پذیر - یشان در قبالات اوضاع و مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر و قابلیت تحول آنها به شکلهای دیگر تشکلهای کارگری و انطباق با شرایط حاکم مناسب ترین شکل اصلی تشکلی کارگری محسوب میشوند. برخلاف شور و آهنگ که تنها در شرایط اعتلاء پیردامنه جنبش توده ای پدید می آید و علاوه بر این وظائف اتحادیه ای آنها در محیط کارخانه جنبه تبعی و فرعی دارد و برخلاف اتحادیه ها که میتوانند تنها پاسخگوی مبارزه اقتصادی و خواسته های اقتصادی - رفاهی کارگرنه باشند و عا لقا در غیاب سنت اتحادیه ای نیرو مند در ایران و شرایط سرکوب حاکم امکان ایجا د آنها وجود ندارد، کمیته های کارخانه که در آغاز مخفی بوده و با ابتکار پیشروترین بخش کارگرنه تشکلی میشوند، میتوانند ارگانهای مبارزه سازماندهی مبارزات و مطالبات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در محیط کار و فعالیتشان

شکست شدند که از آن جمله میتوان به عدم وجود سنن پایدار مبارزاتی کارگری، نبودیک تشکل قدرتمند سراسری کارگران وعدم وجود حزب طبقه کارگر اشاره کرد. کارگران که با تمام وجود طعم تلخ این شکست را چشیده اند با گذشت بیش از یکدهه ضمن کسب تجارب ارزشمند در تمامی زمینه های مبارزاتی خود را مجدداً سازماندهی میکنند... اکنون که گرایشات گوناگونی در جهت نفی مبارزه طبقاتی کارگران شکل گرفته که اصولاً وحدت و سازمانیابی این طبقه را به نفع خود نمی دانند، ما گروهی از کارگران که به ناچار مجبور به ترک ایران شده ایم و در کشورهای مختلف بسر می بریم، در پیوند با کارگران داخل ایران شدیم که برای رسیدن به اهداف فزاینده دست به تشکیل انجمنی متشکل از کارگران پناهنده و مهاجرین زدیم."

تعمیق در این مقدمه و توجه به اهدافی که انجمن در مقابل خود قرار داده است و بعداً به آن خواهیم پرداخت، در وهله نخست این ایده را در ذهن متبادر میکنند که رفقای کارگر تبعیدی وظیفه سازمان سیاسی - طبقاتی کارگران را در برابر خود قرار داده اند. رفقا بدرستی اعلام کرده اند که یکی از دلایل شکست انقلاب بهمین این بود که طبقه کارگر ایران فاقد حزب طبقاتی اش بود. اعتقاد به این امر که مبارزه کارگران علیه سرمایه داران یک مبارزه طبقاتی است و هر مبارزه طبقاتی، مبارزه ای سیاسی است که هدف آن نهایتاً کسب قدرت سیاسی است، اعتقاد به اینکه طبقه کارگر برای حصول به رهائی اقتصادی ابتدا با یکدیگر متحد و سازماندهی شوند، بنا کردن حزب سیاسی طبقه کارگر است، حزبی که دربرگیرنده پیشروترین بخش کارگران است و منافع کل طبقه را نمایندگی میکند، حزبی که تصویر روشنی از مسیر تاریخی حرکت طبقه کارگر بعنوان یک کل واحد را درمیگوید و هر پیچ و خم این مسیر را از منافع گروهها و منافعهای جداگانه بلکه از منافع کل طبقه کارگر دفاع کند، اعتقاد به اینکه ایجاد حزب طبقه کارگر شرط لازم تبدیل طبقه کارگر از یک طبقه در خود به یک طبقه برای خود است، اعتقاد ای صولی و علمی است که با تمام گرایشات اگنومستی - سندیکالیستی که آشکار و پوشیده ضرورت متشکل شدن طبقه کارگر در حزب سیاسی این طبقه را انکار میکند، معتقدند که طبقه کارگر بطور خود بخودی به آگاهی طبقاتی دست می یابد، اعلام میکنند که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر کافی است و مبلغ این ایده اگنومستی هستند که کارگران مبارزه اقتصادی خودشان را بکنند و مبارزه سیاسی وظیفه سازمانها و احزاب سیاسی است، مرزبندی صریح و روشنی دارد. اما اگر بپذیریم که مقدمه یا کلیات یک پلاتفرم تعیین کننده اهداف و وظایف مشخص یک تشکل است، یعنی اهداف و وظایف اعلام شده در یک پلاتفرم باید بطور منطقی از مقدمه اش استنتاج شود یا اینکه مقدمه باید این اهداف و وظایف را بطور کلی توضیح دهد، گنجاندن این بحثها در مقدمه پلاتفرم، نتیجه منطقی اش باید این باشد که: انجمن کارگران تبعیدی بنا به تحلیلی که از دلایل شکست انقلاب بهمین دارد، یعنی عدم وجود حزب طبقه کارگر، هدف تشکیل سازمان سیاسی - طبقاتی کارگران و نهایتاً تکامل آن به حزب طبقه کارگر را پیش روی خود گذاشته اند. این ذهنیت با پارگرافهای بعدی مقدمه تشدید میشود که میگوید: "کارگران که با تمام وجود طعم تلخ این شکست را چشیده اند با گذشت بیش از یکدهه ضمن کسب تجارب ارزشمند در تمامی زمینه های مبارزاتی خود را مجدداً سازماندهی میکنند" و یادآورتر: "اکنون که گرایشات گوناگونی در جهت نفی مبارزه طبقاتی کارگران شکل گرفته که اصولاً وحدت و سازمانیابی این طبقه را به نفع خود نمی دانند، ما گروهی از کارگران... بر رفقای کارگر تبعیدی نیز روشن است که گرایشاتی که در مقدمه پلاتفرم با آنان مرزبندی شده که "در جهت نفی مبارزه طبقاتی کارگران شکل گرفته که اصولاً وحدت و سازمانیابی این طبقه را به نفع خود نمیدانند" گرایشات راست و سوسیالدمکراتیکی است که اساساً ضرورت کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و ضرورت انقلاب سوسیالیستی را نفی می کنند. این گرایشات و حتی بورژواهای تمام عیار نیز مبارزه صنفی و اقتصادی کارگران را نفی نمی کنند (البته بجز استریم و کودن ترین جناحهای بورژوازی فیالمثل در ایران). حال رفقای کارگر تبعیدی چگونه میخواهند در عمل با این گرایشات مبارزه کنند؟ آیا این مبارزه جزاً بطریق تاکید بر ضرورت استقلال طبقاتی کارگران و تلاش بیشتر برای متشکل ساختن کارگران در حزب خود امکانپذیر است؟ آیا کارگر تبعیدی این وظیفه را در برابر

کارگران تبعیدی ایرانی "حدود ۴ سال پیش به همت تعدادی از کارگران مبارزان که بناگزیار ایران را ترک گفته و عمدتاً در کشورهای اروپائی ساکن شده اند، تشکیل شد. این انجمن که اساسی ترین هدف خود را پشتیبانی از مبارزات برحق کارگران ایران و جلب حمایت بین المللی از این مبارزات قرار داده است، تاکنون با انتشار ۱۴ شماره نشریه "کارگر تبعیدی"، اهداف و وظایف خود، اساسنامه و فعالیتات کنونی خود را در معرض دید همگان قرار داده است. اینکه تعدادی از کارگران تبعیدی ایرانی با متشکل ساختن خود قصد دارند بی حقوقی کارگران ایرانی و واج استعمار و وحشیانه طبقه کارگر ایران را به طبقه کارگر ساریکشورها بشناسانند و حمایت و پشتیبانی کارگران، تشکلهای کارگری، احزاب و شخصیتهای مترقی و سازمانهای بین المللی را نسبت به خواستهای برحق طبقه کارگر ایران جلب کنند، امری مثبت است که از سوی هر فعال جنبش کارگری، هر فرد، سازمان یا گروهی که به منافع طبقه کارگر می اندیشد، مورد استقبال قرار خواهد گرفت. واقعیت این است که طبقه کارگر ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی در معرض وحشیانه ترین استعمار رومی - حقوقی مطلق قرار دارد. سرمایه شوم حکومت مذهبی و نظام سرمایه داری چنان بر تمامی عرصه های زندگی اقتصاد، اجتماع و سیاسی طبقه کارگر ایران پهنه گسترده است که در نوع خود بی نظیر است. در شرایطی که کارگران ایران به لحاظ اقتصادی چنان تحت فشار زندگی ناگزیرند با اضافه کاری و دست و پا کردن کاری دیگر، زندگی بخور و نمیر خود را نوا نوازانه شان را تا زمین کنند، در حالی که سرمایه داران حاضر نیستند از دسترنج طبقه کارگر، آنقدر بهره او بپردازند که کارگران نیروی کار را از دست رفته شان را جبران کنند و کارگران ایران بجای مبارزه برای کاهش ساعات کار، ناگزیرند ۴۸ تا ۶۰ ساعت در هفته و یا بیشتر کار کنند، در شرایطی که کارگران ایران فاقد ابتدائی ترین امکانات ایمنی و بهداشتی در محیط کار هستند، علیرغم پرداخت حق بیمه کفاف از پیشش با افتاده ترین امکانات درمانی محرومند، در حالی که طبقه کارگر ایران فاقد تمامی اجتماعات و میلیونها بیکار به ناچار شب محتاجند و در شرایطی که تمام این ممانع با ممنوعیت هرگونه تشکل مستقل کارگری، ممنوعیت حق اعتراض به این شرایط مانع بهره کشی و ممنوعیت اعتصاب تکمیل شده است، هر فعال جنبش کارگری با احساس مسئولیتی دوچندان، تلاش خواهد کرد به سهم خود تا شیری مثبت بر مبارزات طبقه کارگر بجای بگذارد. تلاش رفقای کارگر تبعیدی نیز که خود جزئی از طبقه کارگر ایران هستند، از این زاویه است که میتوان نمود در بررسی با شد. رفقای کارگر تبعیدی که عمدتاً از معالین جنبش کارگری هستند، به حسب تجربه و آگاهی شان باید به این امر واقف باشند که هر تشکلی می بایست متناسب با ضرورتهای معین و با توجه به نیرو و توان خود اهداف مشخص و روشنی را پیش پا بگذارد، اینها نخستین شروط موفقیت یک تشکل (تحت هر عنوان و با هر مضمونی که فعالیت کند) هستند. دیدی است که متناسب با اهداف یک تشکل معیارهای پذیرش اعضا، سوابق حاکم بر روابط اعضا نیز مشخص خواهد شد. اینکه روابط اعضا بر چه مناسباتی و چگونه تنظیم می شود، دقیقاً منوط به این است که تشکل چه هدف مسترکی را پیش روی خود قرار داده است. به بیان دیگر اهداف یک تشکل باید مسعناً ضرورتهای معین و متناسب با توان آن و اساسنامه بعنوان تنظیم کننده روابط بر اساس آن اهداف مشخص، از یک ارتباط منطقی با یکدیگر برخوردار باشند. حال آنکه مشاهده می شود پلاتفرم انجمن کارگران تبعیدی، اساسنامه و مواضع تاکنونی آن حاوی ابهامات و تناقضات روشنی های است که تاثیر مود را بر فعالیت رفقای مبارزان گذاشته یا خواهد گذاشت، از تیزی و برائی حرکت آن خواهد کاست که در بهترین حالت به اتلاف انرژی رفقای ما انجامد. آیا انجمن کارگران تبعیدی ایرانی "میخواهد سازمان سیاسی باشد؟ آیا این انجمن تشکلی دمکراتیک است یا تشکلی است صنفی - طبقاتی؟ در پلاتفرم، اهداف اعلام شده، اساسنامه و مواضع تاکنونی این انجمن، عناصری از مضمون فعالیت و اهداف هر سه دسته تشکلهای یاد شده موجود است. برای روشن شدن مطلب ابتدا به آخرین پلاتفرم انجمن کارگران تبعیدی منسدرج در شماره دهمین شماره نشریه این انجمن که در آبانماه ۷۰ منتشر شده است رجوع میکنیم. پلاتفرم با این مقدمه آغاز می شود: "انقلاب بهمین ماه ۵۷ با استقرار رژیم جمهوری اسلامی به شکست انجامید. دلایل زیاد سبب این

خود قرا ردا ده است، یعنی سازمان سیاسی - طبقاتی است که مخصوص برای مبارزه با گرایشات فوق الذکر تشکیل شده است؟ اگر چنین است،ایدئولوژی اعلام شده آن چیست؟ این تشکل با کدام سیاستها میخواد طبقه کارگران را به پیروزی رهنمون شود؟ اگر کارگر تبعیدی یک سازمان سیاسی - طبقاتی است، چرا عمدتاً به مسائل صنفی و رفاهی کارگران می پردازد و تلاش برای تشدید و هماهنگی مبارزات سیاسی کارگران انجام نمی دهد، چرا موضع صریح و روشنی در قبال احزاب و سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی ندارد و خط مشی بورژوازی آنان را برای کارگران افشاء نمی کند؟ در چنین صورتی، این تشکل چرا فقط کارگران تبعیدی را به عضویت می پذیرد و نه همه کارگران را؟ چرا خود را از پذیرش نیروها نمی که ممکن است دیروز یا امروز کارگر نبوده باشند اما ایدئولوژی طبقه کارگر را پذیرفته باشند، محروم میکند و از اثر زنی و توان آنها بهره نمیگیرد و چرا های دیگر - اساساً چگونه ممکن است یک سازمان سیاسی - طبقاتی یا یک حزب طبقاتی کارگران، در برگیرنده گرایشات ایدئولوژیک عمیقاً متغیر باشد؟ حال آنکه بر حسب اسانما کارگر تبعیدی، هر کارگری مستقل از ایدئولوژی و مرام و مسلکش میتواند عضو این انجمن شود و بطور واقعی و در عمل هم این انجمن زکارگرانی تشکیل شده که گرایشات ایدئولوژیک سیاسی متفاوتی را حمل میکنند.

اسانما هم رفقای انجمن کارگران تبعیدی ایران، حاوی تناقضات دیگری است. از یکسو پنج بنده اهدا فاعلام شده در پلاتفرم انجمن، امری مربوط یا در ارتباط با کارگران است و اعضای این تشکل فقط کارگران دیروز و امروز هستند، از سوی دیگر ماده ۱۲ اسانما هم انجمن که به تعریف انجمن اختصاص دارد انجمن را اینگونه تعریف میکند: "انجمن تشکلی است کارگری دمکراتیک، علمی و مستقل که برای تحقق اهداف مندرج در پلاتفرم فعالیت میکند". در ادبیات کارگری، تشکل "دمکراتیک" تشکلی است که مطالبات دمکراتیک یعنی بورژوازی را مطرح و برای آن مبارزه میکند. این مطالبات از آنجا که تنها مطالبات مشخص طبقه کارگر نیستند و اقلاً روابط طبقه کارگر نیز در آن سهم اند و برایش مبارزه میکنند، نه خواستهای طبقاتی که مطالبات دمکراتیک نامیده میشوند. ترکیب این تشکلها نیز متناسب با اهداف و مطالبات تشکلها دمکراتیک است یعنی منحصر به طبقه خاصی نیست و هر فردی مستقل از اینکه کارگر یا شد یا خرده بورژوا، دانشجو یا شد یا دکاندار، اگر حاضر باشد برای کسب آن مطالبه مشخص که تشکل دمکراتیک در سر لوجه اهدا فاعلم شده است مبارزه کند، مجاز است به عضویت آن تشکل دمکراتیک در آید. رفقای کارگر تبعیدی این تناقض را چگونه یا چگونه یا سخمی گویند که از یکسو تشکلشان، تشکلی دمکراتیک است و از سوی دیگر فقط کارگران را به عضویت آن در می آیند و اهداف آنها هم مربوط به طبقه کارگران است؟ مگر اقلاً روابط طبقه کارگر را در مطالبات دمکراتیک مبارزه نمی کنند و مگر در تحولات دمکراتیک ذینفع نیستند؟ این پاسخ نیز قانع کننده نخواهد بود که منظور از "دمکراتیک" این است که کارگران مستقل زمیست، مذهب، عقیده و مرام سیاسی خود می توانند بنده عضویت انجمن در آیند (همانگونه که در ماده ۱۳ اسانما آمده است)، چرا که با این توضیحات نیز انجمن کارگران تبعیدی، تشکلی دمکراتیک نیست. این تشکل کارگری است که مبارزه برای دستیابی به یک یا چند خواسته مشخص کارگری را در دستور کار خود قرار میدهد. ترکیب آن منحصراً کارگری است و اهداف و وظایفش نیز منحصراً به بهبود وضعیت طبقه کارگر می انجامد نه هیچ قشر و طبقه دیگری. ما نماندندیکسا که تشکلی صنفی - طبقاتی است و کارگران نیکرشته تولیدی یا یک شاخه صنعت را مستقل از عقایدومرام سیاسی، مذهب و ملیتشان برای پیشبرد مبارزه اقتصادی که در آن رشته تولیدی یا شاخه صنعت جریا ندارد، متشکل می نماید.

خود همدمشکل باشند و چرا کارگران بیشتری را به متشکل شدن فرا میخوانند. اگر هدف متشکل شدن، بندهای ۲ - ۱۵ اهدا فاست، یعنی بطور خلاصه حمایت از مبارزات کارگران ایران یا همبستگی با کارگران سایر کشورها و جلب حمایت آنان از مبارزات طبقه کارگران ایران، مگر تنها کسانیکه "قبلادرا ایران کارگر بوده و یا هم اکنون در خارج زکشوار طریق فروش نیروی کار" ارتزاق میکنند میتوانند از مبارزات کارگران ایران حمایت کنند یا نسبت به جلب همبستگی کارگران، اتحادیه های کارگری و... با کارگران ایران اقدام نمایند؟ اگر اهدا فهمین ها هستند، بنا به اهدا فاعلام شده، اصولی است که تمام کسانی که حاضر و قرا درند این اهدا فاعلمی سازند، به همکاری فراخوانده شوند - مستقل از اینکه کارگر، پیشه ور، دهقان، دانشجو، دانش آموز، خانه دار و غیره بوده باشند و امروز از طریق فروش نیروی کار ارتزاق کنند، معلم باشند یا زندگیشان از دریافت حقوق بیکاری تا مین شود. سوء تفاهم نشود، ما اینرا توصیه نمی کنیم. هدف ما این است که روشن شوند اسانما در کجاست و چرا ما مدعی هستیم که پلاتفرم اسانما هم کارگر تبعیدی در ارتباط منطقی نیستند و عبارات دیگر همدیگر را تعریف و تکمیل نمی کنند. اینکه چرا کارگر تبعیدی فقط کارگران پناهنده و مهاجرانی را متشکل میکند - و این مثبت است - با پدما به ازای خود را در اهدا فاعلام شده انجمن میاید. با پدما فاعلمی به اهدا فافوق اضافه شوند که ضرورتاً این ترکیب را توضیح دهند، یعنی مسائل طبقاتی - صنفی مشخصی که این ترکیب را بهم پیوند میدهد. البته بنحوی که همچنانکه در ابتدا گفتیم متناسب با ضرورتها و همچنین توان این انجمن باشد.

خلاصه کلام اینکه رفقای کارگر تبعیدی با تشکلی انجمن بدرستی بیک ضرورت پاسخ گفته اند و آن تلاش در جهت متشکل ساختن کارگران با اعتقاد و تفکرات مختلف در خارج زکشوار است. اما هدف از این تشکلیاید صریح و روشن و متناسب با شرایط عینی انجمن باشد. انجمن کارگران تبعیدی بنا به دلایل متعددی نمیتواند سازمان سیاسی - طبقاتی کارگران باشد. این انجمن همچنین نمیتواند بنا به ترکیب نیروها و اهداف تعیین شده اش ناید تشکلی دمکراتیک باشد که اساس فعالیت خود را مبارزه برای مطالبات دمکراتیک قرار دهد. اما این انجمن میتواند تشکل کارگری باشد که دوهده مشخص یعنی کمک و همیاری به مبارزه کارگران ایران از طرق مختلف و یا سخگوشی به مسائل مشخصی که کارگران ایران را در تبعیدی آنها مواجهند، را در مقابل خود قرار دهد. از این طریق است که رفقای انجمن همگام با مبارزه برای رسیدن به اهداف اول، بر شناخت و تجربه شان نسبت به مسائل جنبش طبقه کارگر در محیط زیستشان نیز خواهانند افزودن نیروی کمی و کیفی خود را گسترش خواهند داد. از این طریق است که هر یک از اعضای کارگر تبعیدی با احاطه عملی نسبت به مسائل مبارزات کارگران ایران و کشور محیط زیستشان، خواهند توانست نقش ارزنده تری در ارتقاء آگاهی برای دران و خواهران هم زنجیرشان ایفا کنند. موفقیت رفقای کارگر تبعیدی در گرو روشن تر ساختن اهداف و وظایف انجمن کارگران تبعیدی است.

* پلاتفرم انجمن کارگران تبعیدی ایران مصوب مجمع عمومی ژوئیه ۱۹۹۱ اهدا فاعلم این چنین توضیح میدهد:

- ۱ - تلاش برای متشکل کردن کلیه کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی.
- ۲ - تلاش برای جلب حمایت تشکل های کارگری جهت ایجاد تشکل مستقل کارگری در ایران.
- ۳ - جلب همبستگی تمام کارگران، اتحادیه های کارگری، شخصیتها، گروهها و احزاب مترقی و کسب حمایت آنان از مبارزات کارگران ایران جهت داشتن حق تشکل مستقل و حقوق اعصاب.
- ۴ - تلاش جهت بالابردن سطح آگاهی طبقاتی، سیاسی و تشکیلاتی اعضا با استفاده از تجارب مبارزاتی خود و کارگران سایر کشورها.
- ۵ - ایجاد همبستگی عملی و دفاع فعال از خواسته ها و مبارزات کارگران دیگر کشورها.



اهدای فاعلم شده در پلاتفرم انجمن کارگران تبعیدی ایران، تشکلی است که در ارتباط با کارگران است و اعضای این تشکل فقط کارگران دیروز و امروز هستند، از سوی دیگر ماده ۱۲ اسانما هم انجمن که به تعریف انجمن اختصاص دارد انجمن را اینگونه تعریف میکند: "انجمن تشکلی است کارگری دمکراتیک، علمی و مستقل که برای تحقق اهداف مندرج در پلاتفرم فعالیت میکند". در ادبیات کارگری، تشکل "دمکراتیک" تشکلی است که مطالبات دمکراتیک یعنی بورژوازی را مطرح و برای آن مبارزه میکند. این مطالبات از آنجا که تنها مطالبات مشخص طبقه کارگر نیستند و اقلاً روابط طبقه کارگر نیز در آن سهم اند و برایش مبارزه میکنند، نه خواستهای طبقاتی که مطالبات دمکراتیک نامیده میشوند. ترکیب این تشکلها نیز متناسب با اهداف و مطالبات تشکلها دمکراتیک است یعنی منحصر به طبقه خاصی نیست و هر فردی مستقل از اینکه کارگر یا شد یا خرده بورژوا، دانشجو یا شد یا دکاندار، اگر حاضر باشد برای کسب آن مطالبه مشخص که تشکل دمکراتیک در سر لوجه اهدا فاعلم شده است مبارزه کند، مجاز است به عضویت آن تشکل دمکراتیک در آید. رفقای کارگر تبعیدی این تناقض را چگونه یا چگونه یا سخمی گویند که از یکسو تشکلشان، تشکلی دمکراتیک است و از سوی دیگر فقط کارگران را به عضویت آن در می آیند و اهداف آنها هم مربوط به طبقه کارگران است؟ مگر اقلاً روابط طبقه کارگر را در مطالبات دمکراتیک مبارزه نمی کنند و مگر در تحولات دمکراتیک ذینفع نیستند؟ این پاسخ نیز قانع کننده نخواهد بود که منظور از "دمکراتیک" این است که کارگران مستقل زمیست، مذهب، عقیده و مرام سیاسی خود می توانند بنده عضویت انجمن در آیند (همانگونه که در ماده ۱۳ اسانما آمده است)، چرا که با این توضیحات نیز انجمن کارگران تبعیدی، تشکلی دمکراتیک نیست. این تشکل کارگری است که مبارزه برای دستیابی به یک یا چند خواسته مشخص کارگری را در دستور کار خود قرار میدهد. ترکیب آن منحصراً کارگری است و اهداف و وظایفش نیز منحصراً به بهبود وضعیت طبقه کارگر می انجامد نه هیچ قشر و طبقه دیگری. ما نماندندیکسا که تشکلی صنفی - طبقاتی است و کارگران نیکرشته تولیدی یا یک شاخه صنعت را مستقل از عقایدومرام سیاسی، مذهب و ملیتشان برای پیشبرد مبارزه اقتصادی که در آن رشته تولیدی یا شاخه صنعت جریا ندارد، متشکل می نماید.

اهدای فاعلم شده در پلاتفرم انجمن کارگران تبعیدی ایران، تشکلی است که در ارتباط با کارگران است و اعضای این تشکل فقط کارگران دیروز و امروز هستند، از سوی دیگر ماده ۱۲ اسانما هم انجمن که به تعریف انجمن اختصاص دارد انجمن را اینگونه تعریف میکند: "انجمن تشکلی است کارگری دمکراتیک، علمی و مستقل که برای تحقق اهداف مندرج در پلاتفرم فعالیت میکند". در ادبیات کارگری، تشکل "دمکراتیک" تشکلی است که مطالبات دمکراتیک یعنی بورژوازی را مطرح و برای آن مبارزه میکند. این مطالبات از آنجا که تنها مطالبات مشخص طبقه کارگر نیستند و اقلاً روابط طبقه کارگر نیز در آن سهم اند و برایش مبارزه میکنند، نه خواستهای طبقاتی که مطالبات دمکراتیک نامیده میشوند. ترکیب این تشکلها نیز متناسب با اهداف و مطالبات تشکلها دمکراتیک است یعنی منحصر به طبقه خاصی نیست و هر فردی مستقل از اینکه کارگر یا شد یا خرده بورژوا، دانشجو یا شد یا دکاندار، اگر حاضر باشد برای کسب آن مطالبه مشخص که تشکل دمکراتیک در سر لوجه اهدا فاعلم شده است مبارزه کند، مجاز است به عضویت آن تشکل دمکراتیک در آید. رفقای کارگر تبعیدی این تناقض را چگونه یا چگونه یا سخمی گویند که از یکسو تشکلشان، تشکلی دمکراتیک است و از سوی دیگر فقط کارگران را به عضویت آن در می آیند و اهداف آنها هم مربوط به طبقه کارگران است؟ مگر اقلاً روابط طبقه کارگر را در مطالبات دمکراتیک مبارزه نمی کنند و مگر در تحولات دمکراتیک ذینفع نیستند؟ این پاسخ نیز قانع کننده نخواهد بود که منظور از "دمکراتیک" این است که کارگران مستقل زمیست، مذهب، عقیده و مرام سیاسی خود می توانند بنده عضویت انجمن در آیند (همانگونه که در ماده ۱۳ اسانما آمده است)، چرا که با این توضیحات نیز انجمن کارگران تبعیدی، تشکلی دمکراتیک نیست. این تشکل کارگری است که مبارزه برای دستیابی به یک یا چند خواسته مشخص کارگری را در دستور کار خود قرار میدهد. ترکیب آن منحصراً کارگری است و اهداف و وظایفش نیز منحصراً به بهبود وضعیت طبقه کارگر می انجامد نه هیچ قشر و طبقه دیگری. ما نماندندیکسا که تشکلی صنفی - طبقاتی است و کارگران نیکرشته تولیدی یا یک شاخه صنعت را مستقل از عقایدومرام سیاسی، مذهب و ملیتشان برای پیشبرد مبارزه اقتصادی که در آن رشته تولیدی یا شاخه صنعت جریا ندارد، متشکل می نماید.



تخریب دفتر

نبود. انتشار این نشریات از همان آغاز با جار و جنجال و تبلیغ علیه آنها توأم بود. مقدم بر همه "سازمان تبلیغات اسلامی" ضدیت با انتشار اینگونه نشریات و تبلیغ و تهدید علیه آنها از کرد و بعد هم این حرکت توسط گردانندگان روزنامه کیهان و رسالت ادامه و گسترش یافت. همه جا صحبت از "تهاجم فرهنگی" بود و در این رابطه مطبوعات فوق‌العاده شریک و مربوطه، زهره‌پر فمور دحمله قرار می‌گرفتند، علیه آنها خط و نشان می‌کشیدند و بسا الحائنی بسیار تند و تهدیدآمیز علیه آنها سخن میگفتند و خواهان این میشدند که برای نشرکتاب و مطبوعات، محدودیت‌های بیشتری گذاشته شود. این روند ادامه داشت اما بعد از آنکه خامنه‌ای طی نطق خود در اوایل تابستان گذشته نسبت به جدی بودن "خطر تهاجم فرهنگی" هشدار داد، دامنه و ابعاد این حملات بیش از پیش وسعت گرفت و به اقدامات تخریب‌تری فرا روید. همگان حمله به دفتر ما هنام "گردون" را بخاطر طرح روی جلد آن بیاد دارند. اوایل سال گذشته بود که عده‌ای از زنان حزب الهی که خود را خانوادۀ شهیدان می‌خواندند و توسط "سازمان تبلیغات اسلامی" سازماندهی و هدایت شده بودند، به دفتر این مجله حمله بردند. آنها مجله فوق‌العاده مهم به درج مطالب "آهانت‌آمیز" نسبت به "مقدسات اسلامی" نموده و خواستار محاصره کمد مدیر مسئول آن شدند. روزنامه کیهان نیز که پیش از آن پیرامون تهاجم فرهنگی جار و جنجال زیادی پی کرده بود، از مهاجمین خواست که با جمع‌آوری امضا و طومار نویسی از "ادسرای انقلاب" بخوانند که مسئول نشریه گردون و همکاران روی ربه "اشدمجاز-ات" برساند و سرانجام این نشریه طی حکمی از سوی "ادستان انقلاب تهران" رسماً تعطیل شد. کمی بعد از آن مسئول روزنامه خراسان نیز به همان جرم شناخته شده یعنی "آهانت به مقدسات اسلام" توسط دادگاه ویژه روحانیت بازداشت و سپس تععی شد. اما تهاجمات قلمی و زبانی علیه مطبوعات و تپا رها ی از روشنفکران غیر دولتی که به امور فرهنگی اشتغال داشتند متوقف نشد و ادامه یافت. روزنامه‌ها، نمازهای جمعه و دیگر ارگان‌ها و نهادها ی وابسته به رژیم مکرراً از "توطئه فرهنگی"، "تهاجم فرهنگی" و از بخطر افتادن "امنیت" جامعه سخن می‌گفتند و علیه نویسندگان و فیلمسازان و غیره جار و جنجال میکردند و بر روی پاره‌های از نشریات منجمله "آدینه" و "دنیا ی سخن" بطور مشخص انگشت می‌گذاشتند و خلاصه به مسئولین و سران رژیم هشدار میدادند که جلوی اینگونه مجلات را بگیرند و گرنه "مت‌همیشه در صحنه" خودش تکلیف آنها را روشن خواهد کرد. در آن مقطع "وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی" طی اطلاعیه‌ای متذکر شد که "شکایت علیه نویسندگان و مطبوعات نباید مطابق قانون توسط هیات نظارت بر مطبوعات و توهیبات منصفه بررسی و تصمیم‌گیری شود" اما این تذکره بر پایه تشخیص "مصلحت نظام" داده میشد، تا شیر

چندانی نداشت و تلاش‌های خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی برای حفظ نوعی تعادل میان فعالیت‌های فرهنگی و نشریات و وابسته رژیم و آن دسته از نشریات تی که غیر دولتی بودند در عین حال در "نظام اسلام" مجاز شمرده میشدند، آنها با نیت "حفظ نظام" و آرایش چهره رژیم بروفوق‌سیاست‌های رفسنجانی و نگردها در نه‌آزادی مطبوعات و امثال آن، بجای نرسید. خاتمی وزیر ارشاد، در عین آنکه "نگرانی" خود را از اینکه "بنا م آزادی"، "امنیت" از بین برود، اعلام کرده بود، گفته بودند که "نگران" این مسئله هم هست که "یک سلیقه خاصی بخواد هدایا م دفاع از امنیت، چنان‌غرض آزادی بر متفکران خودی و غیر خودی که در نظام اسلام مجازند حرف بزنند تنگ‌کننده بعد از زمدتی از نظام ما دیگر چیزی نماند" بنا بر این وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز در فکر "نظام" بود و نگران این بود که ما دامنه سرکوب و خفقان آنجا کشیده شود که همه چیز بخطر افتد و از "نظام" چیزی نماند! معذرت‌آمیز کوشش‌های حساب شده نیز کار از پیش نبرد. از نظر سردمداران و گردانندگان اصلی رژیم بیش از این جایز نبود که به مقدسات اسلام "آهانت" شود و "امنیت" جامعه بخطر افتد. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز برای آنکه از قافله عقب‌ماند، فعالیت

پاره‌های از "انجمن‌های فرهنگی و هنری" را ممنوع اعلام می‌کند و بعد دست‌آویزی برای حمله به نشریه "فاران" پیدا میشود، پیروانه انتشار آن از سوی وزارت ارشاد دلقومیشود، "دنیا ی سخن" بمسب گذاری میشود و عملاً کار آن به تعطیل‌گشا نده میشود و الخ.

این‌ها همه یکبار دیگر روشن میسازد که جمهوری اسلامی با آزادیهای سیاسی و منجمله آزادی مطبوعات و آزادی بیان سرسازگاری ندارد. مبارزه برای آزادیهای سیاسی تحت یک حکومت ارتجاعی و مذهبی که جز با زبار سرکوب و خفقان سخن نمیگوید و به هیچ چیز جز منافع خویش یا بیند نیست، بنا گزیر با مبارزه علیه تمامیت این رژیم گره خورده است. ما ضمن محکوم ساختن اقدامات سرکوبگرانه و حمله با ندها و دسته‌جات وابسته به رژیم به نشریات "فاران"، "دنیا ی سخن" و امثال آن، صرف‌نظر از محتویات این نشریات، همه نیروهای انقلابی و دمکرات و همه روشنفکران آزادیخواه را به تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی فرا میخوانیم. آزادیهای سیاسی را با سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومتی واقع‌دمکراتیکتاً مین‌کنیم!

حمله هوائی رژیم به الخالص

صبح روز یکشنبه شانزدهم فروردین ماه، تعدادی از جنگنده بمبارکن‌های جمهوری اسلامی وارد حریم هوائی عراق شدند و پایگاه مجاهدین در شهر الخالص عراق را که در ۹۰ کیلومتری مرز شمالی این کشور قرار دارد مورد حمله قرار داد. جمهوری اسلامی اعلام نمود که در اثر این حمله هوئی، علاوه بر خسارت‌هایی که بر تاسیسات و امکانات مجاهدین وارد آمده است، تعداد زیادی از مجاهدین نیز کشته شده‌اند. روزنامه‌های رژیم شمار کشته‌شدگان را از هزار تا هزاروپانصد نفر ذکر کردند. درواکنش به این حمله هوئی، آتشبارهای ضد هوئی عراقی نیز یکفروند هوا پیمای F۴ ایران را سرنگون ساختند که خلبان و کمک‌خلبان آن نیز به اسارت درآمدند. بلافاصله بعد از این حمله هوئی، دولت عراق مراتب اعتراض خود را نسبت به این عملیات و زنگنه جمهوری اسلامی، به سازمان ملل متحد اعلام کرد. ایران نیز طی یادداشتی برای سازمان ملل متحد، ضمن اشاره به حمایت عراق از مجاهدین، از عراق خواست که دست از این حمایت بردارد. جمهوری اسلامی چنینی دعا کرد که روزی نژده فروردین دوروستای مرزی در استان باختران مورد حمله مجاهدین قرار گرفته است و حمله هوئی وی نیز در پایتخت آن بوده است. مجاهدین نیز ضمن تکذیب ادعای رژیم، اعلام نمودند که در اثر حمله هوئی جمهوری اسلامی، یک نفر از آنها کشته و تعدادی هم زخمی شده‌اند. آنها همچنین اظهار داشتند که به نشانه اعتراض به حمله هوئی رژیم، به سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای جمهوری اسلامی در کشورهای اروپائی، کانادا، استرالیا و نیز دفتر

نماینده رژیم در مقر سازمان ملل متحد حمله کرده و خسارتی نیز ببار آورده‌اند.

اگرچه بعد از اعلام آتش‌بس و پذیرش آن از جانب دو کشور، درگیریهای نظامی پراکنده‌ای در مناطق مرزی میان ایران و عراق رخ داده است و دو کشور مکرراً هر یک دیگری را به نقض آتش‌بس متهم ساخته است، اما در طول چندساله پس از آتش‌بس، نه عراق و نه ایران هیچکدام به حمله هوئی علیه دیگری دست‌نژده بودند و این نخستین بار است که درگیریهای فیما بین از حد درگیریهای پراکنده در نقاط مرزی فراتر رفته و مستقیماً به یک حمله هوئی تدارک دیده شده فرا روئیده است و بدیهی است که این مسئله بنویه خود بر تیره تر شدن روابط دو طرف تا شیر بگذارد و حلو فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین ناشی از جنگ را بیش از پیش به تعویق بیندازد.

رژیم‌های حاکم بر ایران نوعاً پس از آنکه یک جنگ ارتجاعی و هشتساله را با مردم دو کشور تحمیل نمودند، سرانجام در اوایل سال ۶۷ آتش‌بس اعلام نمودند، اما علی‌رغم این‌ساله آنها هیچگاه نتوانستند مسالمت‌آمیز مشکلاتی را که جنگ با خود با رمغان آورده بود حلو فصل کرده و دست‌کم قرارداد صلح بپور و کار تیک خود را نیز امضاء کنند. مسالمت‌آمیز اسرای جنگی همواره یکی از اجزای مورد اختلاف طرفین بوده است و به رغم پاره‌های تحركات مقطعی در زمینه مبارزه اسراء، این‌ساله کم‌کم کان‌لایحل مانده است و دو کشور هر از چندگاه یکدیگر را به نقض قرارها و تعهدات مربوطه متهم ساخته‌اند. نخستین مرحله مبارزه اسرای جنگی در اوایل سال ۶۹ (اوت)

۱۹۹۰) ۷۸ هزار نفر از اسرای دوکشوریه موطن سرخ زانان، برغم همه و هرگونه ظاهرسازی و فریبکاری بهنگام با زید آنها، عموماً به زیان آن تمام میشود، با اخراج آنها و لاخود را از شر این مسئله خلاص میکنند و در همان حال نظارت کمیته بین المللی صلیب سرخ بر مبادله اسرا و اسرا را از سرگیری مبادله اسرا را منتفی میسازد و بعد هم آنچه را که میتوانست مانع اقدام می‌شاید و یا دست کم مشکلی برای پیش‌سازد، از سر راه برمی‌دارد. دست به حمله هوایی میزند تا ضمن ضربه زدن بر پاییزسیون، قدرت جنگی خود را بنمایش بگذارد، در منطقه برای وجود بکند، عکس العمل کشور مقابل و دیگر کشورها را واری کند و با لاف بر سر مسائل مورد اختلاف با عراق، همچون غرامت جنگی، مبادله اسرا و نظائر آن امتیاز بگیرد.

حال پرسیدنی است که جمهوری اسلامی ایران در پی چنان‌ها هدافست که فوق‌نیز بدان‌ها شاره شدیا آنکه مستقیماً در پی آغا زاده جنگ دیگریست؟ حقیقت آنست که جمهوری اسلامی دست کم در شرایط فعلی درگیر مسائل داخلی است و بیش از آنکه در فکر جنگ باشد، در فکر با اصلاحات زار نیست چرا که اینبار سران رژیم عجلانایز راه را، راه نجات جمهوری اسلامی تشخیص داده اند و این، با زار زار است که در "اسرار" است و نه جنگ. از این و بنظر نمی‌رسد که جمهوری اسلامی خواهان آغا زار جنگ مجدد و ادامه آن باشد خصوصاً آنکه شرایط بین‌المللی نیز چنین اجازة نمی‌دهد. از طرف دیگر عراق نیز وضعیت وخیم‌تری از آنست که بتواند پای این مسئله برود. رژیم حاکم بر این کشور نیز گرچه در سرکوب خلق کردمی از پای ننشسته است، اما فعلاً ظرفیت‌های جنگی و موقعیت کنونی وی در حدی نیست که بتواند جنگی را با ایران آغاز کند و یا حتی پای عمل متقابل از نوع حرکت جمهوری اسلامی برود. این رژیم بعد از شکست در جنگ خلیج، هنوز نتوانسته است کم‌رسان کند و درگیر مسائل داخلی است. بنا بر این دور رژیم عجلانان در موقعیتی نیستند که بخوانند جنگ جدیدی را آغاز کنند. اما این نیز حقیقتی است که ادعاها و پیشین‌دولت‌های ایران و عراق و نیز اختلافات فیما بین آنها، زمین‌نرفته است و هم‌اکنون روابط آنها نیز تیره تر گشته است، این حقیقتی است که هر دور رژیم، رژیم‌های ارتجاعی و ضد مردمی اند و در حال حاضر نیز تا جاییکه می‌توانند به لحاظ نظامی خود را تجهیز میکنند. هر دور رژیم مشغول تجدید قوا و کسب آماجگویی لازم اند تا در شرایط مساعد جنگ را آغاز کنند و اما تا آنجا که مربوط به جمهوری اسلامی است، باید در نظر داشت که این رژیم هم‌اکنون بطور نسبی از موقعیت مساعدتری برخوردار است. این رژیم پول‌های کلانی را صرف خرید سلاح کرده است و در این اواخر خود را به پاره‌ای سلاح‌های جدید از قبیل زیر دریایی و موشک‌های اسکاد و امثال آن نیز تجهیز نموده و حتی پنهان نکرده است که در پی دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای است. بنا بر این حمله هوایی جمهوری اسلامی به عراق، اگرچه در شرایط حاضر بمعنای آغا زار

۱۹۹۰) ۷۸ هزار نفر از اسرای دوکشوریه موطن سرخ زانان، برغم همه و هرگونه ظاهرسازی و فریبکاری بهنگام با زید آنها، عموماً به زیان آن تمام میشود، با اخراج آنها و لاخود را از شر این مسئله خلاص میکنند و در همان حال نظارت کمیته بین المللی صلیب سرخ بر مبادله اسرا و اسرا را از سرگیری مبادله اسرا را منتفی میسازد و بعد هم آنچه را که میتوانست مانع اقدام می‌شاید و یا دست کم مشکلی برای پیش‌سازد، از سر راه برمی‌دارد. دست به حمله هوایی میزند تا ضمن ضربه زدن بر پاییزسیون، قدرت جنگی خود را بنمایش بگذارد، در منطقه برای وجود بکند، عکس العمل کشور مقابل و دیگر کشورها را واری کند و با لاف بر سر مسائل مورد اختلاف با عراق، همچون غرامت جنگی، مبادله اسرا و نظائر آن امتیاز بگیرد.

حال پرسیدنی است که جمهوری اسلامی ایران در پی چنان‌ها هدافست که فوق‌نیز بدان‌ها شاره شدیا آنکه مستقیماً در پی آغا زاده جنگ دیگریست؟ حقیقت آنست که جمهوری اسلامی دست کم در شرایط فعلی درگیر مسائل داخلی است و بیش از آنکه در فکر جنگ باشد، در فکر با اصلاحات زار نیست چرا که اینبار سران رژیم عجلانایز راه را، راه نجات جمهوری اسلامی تشخیص داده اند و این، با زار زار است که در "اسرار" است و نه جنگ. از این و بنظر نمی‌رسد که جمهوری اسلامی خواهان آغا زار جنگ مجدد و ادامه آن باشد خصوصاً آنکه شرایط بین‌المللی نیز چنین اجازة نمی‌دهد. از طرف دیگر عراق نیز وضعیت وخیم‌تری از آنست که بتواند پای این مسئله برود. رژیم حاکم بر این کشور نیز گرچه در سرکوب خلق کردمی از پای ننشسته است، اما فعلاً ظرفیت‌های جنگی و موقعیت کنونی وی در حدی نیست که بتواند جنگی را با ایران آغاز کند و یا حتی پای عمل متقابل از نوع حرکت جمهوری اسلامی برود. این رژیم بعد از شکست در جنگ خلیج، هنوز نتوانسته است کم‌رسان کند و درگیر مسائل داخلی است. بنا بر این دور رژیم عجلانان در موقعیتی نیستند که بخوانند جنگ جدیدی را آغاز کنند. اما این نیز حقیقتی است که ادعاها و پیشین‌دولت‌های ایران و عراق و نیز اختلافات فیما بین آنها، زمین‌نرفته است و هم‌اکنون روابط آنها نیز تیره تر گشته است، این حقیقتی است که هر دور رژیم، رژیم‌های ارتجاعی و ضد مردمی اند و در حال حاضر نیز تا جاییکه می‌توانند به لحاظ نظامی خود را تجهیز میکنند. هر دور رژیم مشغول تجدید قوا و کسب آماجگویی لازم اند تا در شرایط مساعد جنگ را آغاز کنند و اما تا آنجا که مربوط به جمهوری اسلامی است، باید در نظر داشت که این رژیم هم‌اکنون بطور نسبی از موقعیت مساعدتری برخوردار است. این رژیم پول‌های کلانی را صرف خرید سلاح کرده است و در این اواخر خود را به پاره‌ای سلاح‌های جدید از قبیل زیر دریایی و موشک‌های اسکاد و امثال آن نیز تجهیز نموده و حتی پنهان نکرده است که در پی دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای است. بنا بر این حمله هوایی جمهوری اسلامی به عراق، اگرچه در شرایط حاضر بمعنای آغا زار

جنگ جدید نیست، اما بلاشک در زمره اقداماتی است که جنگ جدید در آن نطفه می‌یابد تا در شرایط مساعد داخلی و بین‌المللی فروخته شود. اما در مکه رژیم‌های ارتجاعی ایران نوعاً سرنگون نشده‌اند، مادامکه یک صلح دمکراتیک و واقعی برقرار نشده است آغاز یک جنگ مجدد بعنوان یک امکان بالقوه همواره موجود است.

راز شکست احزاب لیبرال - رژیم مست اروپائی

در انتخابات منطقه‌ای فرانسه و انتخابات پارلمانی انگلیس که اخیراً صورت گرفت جناح راست احزاب بورژوازی بیشترین آراء را بخود اختصاص دادند و اکثریت آراء به پیروزی رسیدند. انتخابات منطقه‌ای فرانسه که یکسال پیش از برگزاری انتخابات پارلمانی این کشور انجام گرفت و حدوداً بیانگرنقشی است که احزاب و سازمان‌های سیاسی مختلف در پارلمان آینده فرانسه و عرصه سیاسی آن‌ها خواهد نمود حاکی از تنزل فوق‌العاده شدید آراء حزب سوسیالیست بعنوان حزب جناح چپ بورژوازی فرانسه بود.

بیشترین آراء به احزاب جناح راست تعلق گرفت و افراطی‌ترین حزب دست راستی این کشور یعنی حزب نژادپرستان و فاشیست لوپین بنا به جبهه ملی، نه بدانگونه که پیش‌بینی شده بود، اما به‌سر حال بنحوقاً بل ملاحظه‌ای آراء خود را افزایش داد. رویه گرفته جریان‌هاست حدوداً ۶۰ درصد آراء را بخود اختصاص دادند. در این انتخابات ۳۱/۳ درصد از مردم از رفتن به پای صندوق‌های رای خود - داری کردند.

در انگلستان نیز برغم اینکه بحران اقتصادی فوق‌العاده شدید، و شکستگی تا جریسم و نا رضایتی توده‌های مردم از سیاست‌های محافظه کارانزمینه‌های مساعدی برای بقدرت رسیدن حزب کارگر فراهم ساخته بود، با این همه در اینجا نیز حزب محافظه کار اکثریت کرسی‌ها را در پارلمان بدست آورد و کابینه محافظه کاران در رأس قدرت باقی ماند. نتایج انتخابات در این دو کشور و کشورهای دیگر اروپائی که طی چندماه گذشته انتخابات پارلمانی در آنها صورت گرفته از جمله ایتالیا، سوئد و غیره دو مسئله را بنحوبرجسته‌ای نشان می‌دهد. اول - خودداری بخش قابل ملاحظه‌ای از توده مردم از شرکت در انتخابات. ثانیاً قدرت‌گیری روزافزون‌تر استریم جناح‌های بورژوازی از جمله جریان‌هاست فاشیست و نژادپرستان.

مسئله اول یعنی خودداری بخش وسیعی از توده‌های مردم از شرکت در انتخابات با زتاب بن بست تاریخی پارلمان‌تاریسم و آگاهی بخش قابل ملاحظه‌ای از توده‌های کارگرو زحمتکش بساین حقیقت است که پارلمان‌نچیزی نیست مگر ابزار فریب بورژوازی، برای اینکه هر چند وقت یکبار بنام مردم، دمکراسی و انتخابات آزاد، حزب و جناحی از بورژوازی در رأس قدرت قرار بگیرد و بقیه احزاب بورژوازی نقش پاییزسیون را برعهده بگیرند، بمردم وعده دهند، از سیاست‌های حکومتانقا دکنند، اما همین

که آنها نیز بقدرت رسیدند، وعده های خود را بفرای
موشی بسپارند و کارها به روال گذشته ادامه یابد.
این عدم مشارکت توده ای در انتخابات بیابانگر این
حقیقت است که لاجرم بخشی از توده های مردم
در یافته اند که پارلمان بزار اعمال کمیت مردم
نیست و کارگران و زحمتکشان از طریق این نهاد نمی-
توانند راه خود را اعمال کنند از این رو، این بی-
نفاوتی سیاسی دارای مضمونی اعتراضی است و عدم
مشارکت بخش وسیعی از مردم در انتخابات مسئله
ایست که از مدت ها پیش نظام پارلمانتاریستی یا
آن روبرو گشته و با گذشت هر روز بر تعداد کسانی که
در انتخابات شرکت نمی کنند افزوده میگردند.

اما در مورد مسئله دوم یعنی قدرت گیری
روز افزون است ترین احزاب بورژوازی باید گفت که
گذشته از جوانب تاریخی مسئله، خصوصیات فوق-
العاده ارتجاعی بورژوازی در عصر امپریالیسم و
گرایش به ارتجاع سیاسی، مسئله مشخصی هم مطرح
میشود آن بحران است که در لحظه کنونی نظام
سرمایه داری و درراس آن قدرتها ای امپریالیستی در
عرصه اقتصادی با آن روبرو هستند و تحولات سیاسی
است که با فروپاشی بلوک شرق پدید آمده است.

این مسئله که چرا احزاب راست بورژوازی
در انتخابات کشورهای اروپائی و دیگر کشورهای
پیشرفته سرمایه داری زمان ما را روبرو میکنند و احزاب
چنانچه بورژوازی نظیر سوسیالیست ها و سوسیال
دمکرات ها و غیره دیگر نمیتوانند در اس قدرت باقی
مانند، صرفا با بین واقعیت با زنی گردیده که ما هیت
سیاست های فریبکارانه این جریان تاتر بخش اعظم
توده های مردم روشن شده و لذا از مزین محبوبیت و
آراء آنها کاسته شده است. واقعیت اینست که اگر
اوضاع عوا حول الیگونه ای بود که وجود آنها را در اس
قدرت می طلبید، قطعاً آنها با اکثریت قابل ملاحظه-
ای از صندوق های رای سر برمی آوردند. تحقق این
مسئله با وجود بزارها و مکانیسم های که امروزه
بورژوازی در جهان سرمایه داری در اختیار دارد،
امری بسیار ساده ای است. مگر ما هیت احزاب
راست که اکنون اکثریت را در انتخابات بدست می-
آورند بر اکثریت مردم پوشیده است؟

پس صرفا با استناد با بین واقعیت نمی توان
مسئله را توضیح داد. برای اینکه پاسخ جامع به
مسئله داده شود، باید به شرایطی رجوع کرد که منجر
به قدرت گیری احزاب جناح باصطلاح چپ بورژوازی گردید.

احزاب جناح چپ بورژوازی از جمله احزاب
با اصطلاح سوسیالیست، سوسیال-دمکرات، کارگر و
غیره با تمایلات بسیار رقیق لیبرالی-رفرمیستی
بعنوان احزابی که رسالتشان فریب توده های
کارگراست، پس از جنگ جهانی دوم در شرایطی
قدرت میگیرند و کارها بین آنها ای بورژوازی را تشکیل
میدهند که نظام سرمایه داری با یک دور ان بهبود
اقتصادی و ثبات نسبی روبروست و بورژوازی
موقعیت خود را در این کشورها با لنسبه مستحکم
می بیند. هم این اوضاع با لنسبه خوب اقتصادی و هم
نیا زبورژوازی به فریب کارگرا ندر رقابت جهسان
سرمایه داری با بلوک شوروی، ایجا میگرد که

گام های در جهت برخی خواسته های سیاسی و رفاهی
زحمتکشان در چارچوب نظم موجود برداشته شود.
این شرایط وجود احزاب "لیبرال" - "رفرمیست"
را در اس قدرت می طلبید که پیش برنده چپین
سیاستی باشند. لذا احزاب سوسیالیست، سوسیال
دمکرات و کارگری پس از دیگری در کشورهای
اروپائی بقدرت می رسند و سیاست دولت رفاه عامه
در دستور کار قرار میگیرد. بنا بر این دلیل وجودی
این احزاب بعنوان احزاب با کم، مشروط به شرایط
معین بود. آنها تا زمانی نمیتوانستند بعنوان
احزاب با کم موقعیت خود را حفظ کنند که مجموع
شرایط سیاست آنها را می طلبید. اما بدیهی است
که این شرایط نمی توانست پایداری پیدا کند. از

اواسط دهه هفتاد دو مامتا و ماضع اقتصادی همراه
بحرانهای پیدامنه اقتصادی آغاز گردید. حساس
لحظه ای این بحرانها فشار به توده های زحمتکش
و اعمالی سیاست های را می طلبید که با بحران را هر
چه بیشتر بر دوش توده های بیاندا زد. بهمان نسبت
که شرایط تغییر می کند و بحرانهای وخیم تری بروز
می نماید آن دسته از احزاب بورژوازی برای پیشبرد
امور فرا خوانده می شدند که سیاست های آنها با
اوضاع وخیم نظام سرمایه داری انطباق بیشتری
داشته باشد. ظهور ریگانیسم و تاجریسم با زتاب فرا-

رسیدن چنین مرحله ای بود. لذا روند تغییرات در
کشورهای اروپائی آغاز گردید و روز بروز از نقش
احزاب "لیبرال" - "رفرمیست" کاسته شد. آنچه
که این روند را تسریع نمود، فروپاشی اتحاد شوروی
بود که این احزاب می با یستی بنام کارگرا ن غرب
عهده دار رقابت با آن گردند. لذا بر زمینه این تغییر
اوضاع عا کما ملاطبعی است که این احزاب بطور کلی
کنار زده شوند و جای خود را به احزاب جناح راست
بورژوازی بسپارند. راز کار رفتن احزاب

سوسیالیست و سوسیالدمکرات اروپائی در این
واقعیت نهفته است. اما آیا این روند به همین جا
که اکنون رسیده خاتمه خواهد یافت؟ پاسخ منفی است.
احزاب سنتی جناح راست بورژوازی تنها در
محدوده ای معین قادرند با اعمال فشار به توده های
با بحران را بر دوش آنها بیاندا زند. بعلاوه این

احزاب هنوز خود را به یک رشته ضوابط پارلمانتار-
یسم و در محدوده ای آزادی های سیاسی و آزادی
تشکلهای کارگری مقید میداند. از این رو با تشدید
بحران اقتصادی که قطعاً در پی خود بحران سیاسی و
اعتلاء جنبش های اعتراضی در پی خواهد داشت،
بورژوازی با احزاب سوسیالیست های نپا زخوا هداشت
که هر گونه قید و بند را کنار گذاشته و پاسخگویی
اوضاع بحران و وخیم باشند. بدون علت نیست که از

هم اکنون با تشدید بحران اقتصادی و اعتلاء مبارزات
کارگرا ن که خود را در افزایش تعداد اعتمادات و
تظاهرات کارگری نشان میدهد، شاهد پیدایش و
رشد روز افزون سازمانهای نژادپرست و فاشیست
هستیم. این روند عمومی است که جهان سرمایه داری
آنرا طی میکند.

روشن است که این تحولات نه بشکلی آرام و
بی دردسر بلکه در یک روند مبارزه طبقاتی که پیوسته

تشدید میشود شکل میگیرد. طبقه کارگر نمیتواند در
شرایط بحران اقتصادی، در شرایطی که بورژوازی
میکوشد با بحران را بر دوش این طبقه بیاندا زد و
دست آوردهای پرولتاریا را با زپس بگیرد، آرام
بنشیند. لذا مبارزه خود را علیه بورژوازی تشدید
خواهد کرد. نتیجه حتمی این تشدید مبارزه در
شرایطی که بورژوازی به راست ترین و ارتجاعی ترین
سیاستها برای حفظ موجودیت خود متوسل میگردد،
رشد رادیکالیسم در صفوف کارگرا ن و شکل گیری
احزابی است که قادرند مبارزه طبقاتی پرولتاریا
را در شرایط حدت تضادها سازماندهی و رهبری
کنند.

این واقعیتی است که اکنون در حالیکه
بورژوازی بسرعت در حال پیشبرد سیاستهای ارتجاعی
خود میباشند، احزاب رادیکال کارگری یا هنوز شکل
نگرفته و یا از قدرت محدودی برخوردارند، اما قطعاً
در نتیجه تشدید مبارزه طبقاتی و از اندک شدن نقشی که
احزاب "میان راه" تاکنون میتوانستند ایفا کنند،
احزاب چپ رادیکال تقویت خواهند شد. نتیجه
قطعاً روند مبارزه طبقاتی در مرحله کنونی قطعی
شدن هر چه بیشتر جامعه در دوحه انتهای چپ و
راست خواهد بود. این نتیجه گیری از قانونمند
مبارزه طبقاتی و تحول اوضاع اقتصادی سیاسی
جهان سرمایه داری ناشی میگردد.

سوال و پاسخ

آورده و پی زندگی خصوصی شان رفته اند. اما در
ایران، تنها اوضاع جهانی تا شرف منفی و نا مطلوب
خود را بر جنبش برجای نگذاشته بلکه افت جنبش
پس از سالهای ۶۰ و برقراری دیکتاتور عربیان و
آشکار و لطماتی که سازمانهای انقلابی در این روند
متحمل شده اند، تا شیرات مهمی برجای گذاشته
است. از این رو بخشی از نیروها ای که در شرایط
مساعدا و چشم اندازهای
مساعدا ضربه مبارزه متشکل بودند، دیگر قادر
نیستند در شرایطنا مساعدا و دشوار کنونی بمبارزه
ادامه دهند. از فقدان چشم انداز، شکست
سوسیالیسم و غیره و غیره سخن میگویند و خود را از
مبارزه کنار می کشند. این تزلزل و نا استواری و
روحیه یاس و شکست طلبی و حتی پشت کردن به
طبقه کارگر و سوسیالیسم از کجانشی میشود؟ در
وهله نخست از خصالت های غیر پرولتری، روشنفکرانی
که در دوران رونق جنبش مبارزه پیوسته و خود را
جانبدار طبقه کارگر و مداخل سوسیالیسم معسرفی
میکردند. در این میان عامل دیگری هم میتواند موثر
باشد و آن فقدان یک آگاهی طبقاتی منسجم است
که منجر به سردرگمی و اغتشاش و یاس و انفعال در
میان بخش دیگری میگردد. اما این عامل نیز تنها
میتواند نفع صر غیر پرولتر را زمبارزه دور کند، چرا
که برخلاف این عناصر طبقه کارگر حتی در شرایطی که
فقدان آگاهی طبقاتی منسجم باشد، ناگزیر است به
مبارزه خود ادامه دهد. درست است که شرایط و

عوامل مختلف میتواند بر رشد و اعتلاء و ادامه جنبش طبقه کارگران شیردشته باشد، اما خواه شرايط مسا عدبا شدیدا ناساعد، ديكتاتورى پويشده بورژوازى اعمال شويديا ديكتاتورى عربى و آشكار، در عرصه جهانى تغييرات مثبتى رخ داده با شدیدا منفى در اين واقعيت تغييرى پديدنمى آورند که طبقه کارگران گزيراست بخاطر شرايط وجود طبقاتى خويش، تحت هراوضاع و احوالى بمبارزه خود ادامه دهد. بدون اين مبارزه طبقه کارگرحتى قادر نخواهد بود زندگى روزمره و بخور و نميز خود را حفظ کند. اين مبارزه هم بنا گزيرمبارزه اى متشکل و جمعى خواهده بود نه فردى. آيا كسى ميتواند در اين مسئله ترديدى داشته باشد که اگر کارگران يك کارخانه بخواند حتى يك رايال دستمزد خود را افزايش دهند، چاره اى ندارد جز اينکه بطور دستجمعى و متشکل عليه سرمايه دار دست به مبارزه بزنند؟! اينکه کارگران ناگزيرند مبارزه کنند و اين مبارزه هم متشکل و جمعى است از اين واقعيت ناشى ميشود که نظام سرمايه دارى و سيستم فابريك سرمايه دارى هزاره ان و دهها هزار کارگر را تحت شرايط و احوالى بطور دستجمعى در زير يك سقف گرد آورده و همه آنها را در معرض ستم و استثمات قرار داده است. خود اين مسئله روحيه همبستگى و تلاش جمعى را در ميان کارگران تقويت نموده و با آنها آموخته است که دشمن آنها واحد است و در مبارزه خود عليه سرمايه دار بايد متشکل و جمعى، همچون تنى واحد برخورد کنند. بنا بر اين طبقه کارگر تحت هيچ شرايطى نه ميتواند دست از مبارزه بردارد و نه ميتواند مبارزه متشکل و جمعى را کنار بگذارد. اما در مورد روشنگرى ان مسئله متفاوت است، آنها از طريق شرايط وجودى طبقاتى شان مبارزه متشکل و جمعى را نمى آموزند. نحوه فعاليت آنها با استعدادها و فعاليت فردى شان نگره خورده است لذا انفرادى منشى جزمى خصوصيات ذاتى اين قشر است و کار جمعى و متشکل اصولا بر اى آنها دشوار است. تنها گروه معدودى از روشنگران انقلابى که به آگاهى سوسيا ليستى دست يافته و خود را با مبارزه طبقاتى پرولتاريا عجيب کرده اند، ميتوانند مبارزه متشکل و جمعى را از اين طبقه بيا آموزند، روحيات و خصوصيات پرولترى کسب کنند و تبديل به روشنگران انقلابى پرولترى شوند. بمانا به يك کمونيست، متشکل و فعال مبارزه کنند. با اينهمه مسئله پا يگاه طبقه کارگر روشنگران پرولترى خود اعلمى است که ميتوانند تا شيرت خود را بر محل مختلف مبارزه آنها برجاى بگذارند. گروهى از روشنگران انقلابى که حتى سالها در صفوف جنبش کارگرى مبارزه و فعاليت کرده اند و داراى اعتقادات سوسيا ليستى بوده اند، در مقطعى معين تحت تاثير شرايط تمايلات غيرسپرولترى در آنها تقويت ميگردد، به انفرادى منشى و تشکيلات ستيزى روى مى آورند و حتى تا بداند نجاب پيش مى روند که اعتقاد خود را به سوسيا ليستم و حقانيت مبارزه طبقه کارگران پرولتاريا از دست ميدهند.

بنا بر اين تعجب آور نخواهد بود که ما امروزه در جنبش با نيروهاى روبرو ميشويم که مبارزه متشکل و جمعى را کنار ميگذارند و حتى ضرورت سوسيا ليستم را انکار ميکنند. اين مسئله با يدبراي هرفعال جنبش کمونيستى حل باشد که با توجه به اوضاع داخلى و بين المللى و متافنا سه تركيب عمده در روشنفكرى جنبش کمونيستى، گروهى از نيروهاى متزلزل و نا پايدارى که توان ايستادگى در مقابل شرايط سخت و دشوار را ندارند و صفوف جنبش را ترک گویند، از اين بايت نه تنها نبايد نگران بود بلکه با يد آن را پالائيشى مفيد بر اى جنبش کمونيستى در نظر گرفت. با اين همه ضروريست که اين نيروها را تفکيک کنيم و شيويه برخورد متفاوتى نسبت به عناصر مختلف اين طيف داشته باشيم.

گروهى از آنان کسانى هستند که به عناصرد سوسيا ليست و تشکيلات ستيز تبديل شده اند. اينان توام با ارتداد خود، سازمانهاى سياسى انقلابى را که بنحوى از انحاء از طبقه کارگر و سوسيا ليستم دفاع ميکنند، هدف قرار داده و ميگوشند چنين و بيز. دلى و ارتداد خود را با نفى و تخطئه سازمانهاى سياسى انقلابى توام سازند. به گونه اى برخورد ميکنند که گويى سازمانهاى سياسى چيزى هم به آنها بدهکارند و اگر اين عناصر به سوسيا ليستم، طبقه کارگر و مبارزه پشت کرده اند سازمانهاى سياسى مقصرا ند. جماعتى از اين افراد کسانى هستند که در گذشته در صفوف سازمانهاى خيانت پيشه توده اى - اکثرى فعاليت ميکردند، اما بر اى اينکه برخيانتهاى خود سرپوش بگذارند، همه سازمانهاى سياسى را تخطئه ميکنند و ميخواهند چنين وانمود کنند که همه اين سازمانها به جنبش و طبقه کارگر لطمه زده اند. بهر حال اين عناصربهر توجهى که متوسل شوند، در اين واقعيت نره اى تغييرا بجا دنخواهد کرد که اينان عناصردى هستند و ما نمى توانيم در قبال نيروهاى ضد سوسيا ليست، ضد تشکيلات و ضد سازمانهاى سياسى يک نره گذشت داشته باشيم. وظيفه ما است که پيگيرانه عليه آنها مبارزه کنيم و آنها را افشا نماييم.

اما گروه ديگر کسانى هستند که ضعف و متزلزل خود را به حساب طبقه کارگر، سوسيا ليستم و سازمانهاى سياسى که از منافع طبقه کارگر دفاع ميکنند، نميگذارند بلکه حتى حاضرند در محدوده اى به جنبش و سازمانهاى انقلابى کمک کنند، حساب اين نيروها را با يد از عناصرد سوسيا ليست و تشکيلات ستيز متمايز ساخت و در محدوده اى که قادرند به جنبش طبقاتى کارگران خدمت کنند از نرژى آنها استفاده کرد. با اين توضيحات ترميگريم به سوا لائى که در آغاز مطرح شده بود. طبيعتما ما با يدمنتهاى تلاش خود را ميذول داريم که ايمان به مبارزه و حقانيت سوسيا ليستم را در صفوف نيروهايمان تقويت کنيم. اين مسئله تنها محدود به طيف نيروهاى هوا دار نخواهد بود بلکه با يد از اين محدوده فراتر رود. اما با يد اين واقعيت را در نظر بگيريم که ما در محدوده اى ميتوانيم تا شير بگذاريم. رفقاى هوا دارى که بشکلى

متشکل فعاليت ميکنند، نيز منتهاى تلاش خود را با رخوا هند بست تا مانع از منفعلى شدن برخى نيروها شوند. اما اين واقعيت را هم با يد در نظر گرفت که نميتوان با نيروى بدون چشم انداز مبارزه مشترکى را پيش برد. تعداد دحتى بسيار اندکى از رفقاى هوا دار فعال و متشکل بهتر مى توانند وظائف انقلابى خود را انجام دهند، تا تعداد دكثيرى که اغلب غير فعال با شند. راه حل اصولى اين مسئله چنين است که رفقاى فعال و با چشم انداز خود را در يك هسته متشکل سازند و فعاليت خود را بشکلى منسجم پيش ببرند. اين بدان معنا نيست که نيروهاى ديگر بکلى کنار گذاشته شوند، بلکه با يد آنها را در حوال و حوش خود حفظ کنند و بحسب توانشان از نرژى شان در خدمت جنبش استفاده کرد. در شرايط کنونى نبايد توقع داشت که همه نيروها آماده فعاليت و تشکيل در سطح بالاى باشند و با آنها بر اى چنين سطح فعاليت و تشکلى زير فشار قرار داد. چنين برخوردى نادرست است و تا شير منفى برجهاى ميگذارد. با يد هر کس را در جاي خودش سازماندهى کرد و بحسب توانشان از نرژى او در خدمت جنبش استفاده کرد.

س - سؤال ديگرى که يکى از رفقا مطرح کرده است به مقاله مندرج در شماره ۵۳ آشهريور ماه ۷۰ مربوط ميشود که طى آن مبانى وحدت حزبى ما مورد بحث قرار گرفته است. رقيق ما سؤال کرده است که با ارائه اين مبانى وحدت، تکليف برنامه سازمان چه ميشود؟ آيا اين بدان معناست که بر اساس اصل يا دشته در مقاله فوق الذكر، با کمونيستهاى ايران به وحدت تشکيلاتى خواهيم رسيد و سپس مقوله "برنامه" را به بحث در درون اين تشکيلات خواهيم گذاشت يا برنامه ما شرايط وحدت تشکيلاتى ما با ديگر کمونيستها خواهده بود؟ در آتصورت ديگر اين ۱۵ اصل چه نقش و جايگهاى در پيشبرد وظائف فعلى ما که عبارت با شد از تلاش بر اى خاتمه دادن بدتشت و ويرا کنگدى حاکم بر جنبش کمونيستى ايران و فائق آمدن بروضعيت و مشکلات فعلى خواهده داشت.

ج - همانگونه که در مقاله فوق الذكر نشريه کار شماره ۲۵۳ توضيح داده شده است، ۱۵ اصلى که بعنوان مبانى اصلى وحدت حزبى ما ارائه شده، خطوط کلى و اساسى وجوهراصلى اعتقادات ما و برنامه و اساسنامه پرولترى است. اين بدان معناست که سازمان ما بعنوان يك سازمان مارکسيست - لينينىست آماده است با هر جريان متشکل و سازمانى سياسى که به اين اصول و مبانى اساسى اعتقاد داشته باشد، با شد، در جهت مروحدت تلاش کند. از نظر سازمان ما تمام جرياناتى که به اين اصول و مبانى معتقد باشند ميتوانند در درون يك تشکيلات و احدثا لیت کنند و اختلافات در محدوده اين اصول ميتواند وجود داشته باشد و ندر حتر اکثرى تشکيلات نظر رسمى و مصوب باشد. بنا بر اين حصول به توافق و درک مشترک از اصول و مبانى فوق الذكر بر اى



برای برقراری نظم و امنیت از اعمال زور در بیخ نخواهد ورزید. ویراستی هم این سگپا سبب نظام سرمایه داری به وعده خود عمل کرد. دو بار سرکوب خونین مردم، گسیل نیروی نظامی به مراکز اصلی قیام و برقراری حکومت نظامی در لوس آنجلس و سانفرانسیسکو، موقتاً هم که شده "نظم" و "امنیت" سرمایه داری را برقرار کرد. منابع رسمی دولتی آمریکا تعداد کشته شدگان را ۴۶ تن، زخمی شدگان را ۳۰۰۰ و دستگیر شدگان را ۶۰۰۰ نفر اعلام کرده اند. اما در واقعیت مر تعداد کشته شدگان، زخمی ها و دستگیر شدگان بسیار بیشتر از آنچه بیست که مدعیان دمکراتی آمریکا می اعلام کرده اند. برغم اینکه خبرگزارها و مطبوعات جهان متعلق به غولهای سرمایه از جمله سرمایه داران آمریکائی است، با این همه، وحشیگری حکومت آمریکا در سرکوب مردم جدی بود که برخی تما ویرازان بین وحشیگری ها در مطبوعات جهان بجا پ رسید.

اکنون بینیم علت بروز این انفجار ریزرگ خشم توده ای، در این ثروتمندترین کشور سرمایه داری، در این مقطع چیست؟ ظاهراً جنبش از یک بی عدالتی آشکار سیستم قضائی آمریکا که مطبوعات بورژوازی از آن بعنوان یک رسوائی حقوقی نام میبرند، آغاز گردید. در کشوری که هر روز در هزاران مورد حقوق مردم نقض میگردد و نیروها را سرکوب بد بیرحمانه ترین شکل ممکن به سرکوب توده ها - بویژه سیا هیوستان میبردند، بحسب اتفاق یک نمونه از وحشیگری پلیس علیه یک جوان سیاه پوست علنی میشود و حکومت آمریکا ناگزیر میشود پیرونده چهار نفر پلیسی را که بشکلی وحشیانه جوان سیا هیوستا را کتک زده بودند به دگاه بافرستد. فیلم ویدیوئی که از صحنه وحشیگری پلیس تهیه شده بود، کمترین تردیدی در محکومیت پلیس حتی بحسب معیارهای دمکراسی بورژوازی باقی نمی گذاشت. اما از آنجا که در نظام سرمایه داری پلیس و دگاهها و دیگر ارگانها را سرکوب و ختنه قهرمی از یک قماش اندوخته استقلال قوه قضائیه هم فقط یک عوامفریبی محض و تلاش برای پوشاندن ما هیست سرکوبگرانند دگاهها در دفاع از نظم ستمگرا نه سرمایه داری است، دگاهها حکم تبرئه چهار پلیس را صادر کرد. این رسوائی بزرگ که گذشته از ما هیست ارتجاعی ارگانهای قضائی نظام سرمایه داری آمریکا دارای ما هیستی نژادپرستانه نیز بود، خشم توده های وسیع مردم را برانگیخت و بصورت جرقه ای درآمد که حریق را ایجاد کرد.

مطبوعات بورژوازی در تبیین و توضیح طغیان عظیم توده ای تلاش نمودند که علت آنرا غیرعادلانه بودن حکم دگاهها معرفی کنند و در نهایت به انگیزه های نژادپرستانه قضات و آغستگی سیستم قضائی به نژادپرستی هم اشاره ای بنمایند. در اینکه غیر عادلانه بودن حکم دگاهها و حتی تمایلات نژادپرستانه قضات در این میان موثر بوده اند تردیدی نیست، اما در واقع علت های عمیق تر و ژرف تری در پشت حرکت توده ای قرار داشت و حکم دگاهها صرفاً بصورت محرکی برای عملکرد این علتها ژرف تر درآمد.

علت اصلی طغیان مردم آمریکا را باید در حاشیای تضادهای اجتماعی جستجو کرد که نظام سرمایه داری این کشور آنها را به درجه انفجار آمیزی رشد و توسعه داده است. آمریکا برغم اینکه ثروتمندترین و پیشرفته ترین کشور سرمایه داری است، اما بحسب ما هیست ستمگرا نه و استثمات زگران سرمایه داری حاکم بر این کشور، تضاد میان فقر و ثروت، بیعدالتی و تبعیض و حتی تبعیض از نژاد و نژاد آندی آن به عریانترین شکل ممکن در آن نمود یافته است. در این کشور چندین خانوار میلیاردر که تعداد آنها به صد هم نمیرسد، به همراه تعداد محدود دیگری از میلیونها تقریباً تمامی ثروت را با همرا خود در آورده اند و به وحشیانه ترین شکل ممکن کارگران روزحمتکشان را استثمات میکنند. سیا هیوستان که جمعیت بسیار عظیمی را در این کشور تشکیل میدهند، عمدتاً در منتهای فقر و بدبختی و انواع تبعیض بسر میبرند. بعنوان نمونه اشاره کنیم که مطابق آمارهای رسمی و بحسب معیارها و محاسبات بورژوازی، در حالیکه حداقل درآمد سالانه ۲۷۱۴۲ دلار میباشد، این حداقل برای سیا هیوستان ۱۶۹۸۶ دلار است و بیکاری در میان سیا هیوستان ۲ برابر سیا هیوستان میباشد. در حالیکه در آمد سالانه سرمایه داران حتی سربه چند صد میلیون دلار میزند، میلیونها تن از توده های زحمتکش مردم آمریکا در منتهای فقر و گرسنگی، بدون غذا و پوشاک، مسکونی و بهداشت زندگی میکنند. در کشوری که ثروتشان را بزبانزد همگان است بین ۳۵ تا ۵۰ میلیون تن از مردم زیر خط فقر بسر میبرند و بخش عظیمی از این جمعیت فقیر را سیا هیوستان تشکیل میدهند.

با این همه، تمام این واقعات تبعیضی استثمات وحشیانه کارگران توسط سرمایه داران، فقر عظیم توده ها، وجود عمیق ترین شکاف فقر و ثروت، تبعیض نژادی، نابرابری سرکوب در زمره مسائلی هستند که در گذشته نیز در جامعه آمریکا وجود داشته و دهها نمونه از نمونه رسوائی اخیر پیدا دگاههای آمریکا نیز بوقوع پیوسته، اما طی سالهای اخیر چنین حرکت وسیع توده ای در آمریکا رخ داده بود، پس علت چیست که اکنون چنین حرکتی با این ابعاد رخ میدهد؟

علت را باید در تشدید و خاستگاه متشرایط مادی توده های زحمتکش مردم آمریکا با بروز بحران عمیق اقتصادی اخیر در این کشور جستجو کرد. تا زمانیکه اوضاع اقتصادی امپریالیسم آمریکا با لنسب خوب بود و بحرانهای اقتصادی در ابعاد بحران کنونی رخ نداده بود، امکان وقوع چنین جنبشهای محدود بود. اما اکنون امپریالیسم آمریکا با یک بحران اقتصادی چنان ژرف رو برورده است که از سال ۱۹۹۰ مداوم عمیق تر و گسترده تر شده است. روشنائی که طی هر بحران سرمایه داران میکوشند با بحران را بردوش توده های زحمتکش بیا نندازند. لکن در نتیجه این بحران فشار به توده های کارگرو زحمتکش در ابعاد کم نظیر افزایش یافته است. طی چند سال اخیر میلیونها تن از کارگران آمریکا بیکار

شده و بمقوف ارتش بیکاران پیوسته اند. دستمزد آنها و واقعی مدد و ما کاشی یافته است. سطح زندگی مردم مندم تنزل نموده است. فقر و بدبختی و گرسنگی همیازا غیر قابل تصور افزایش یافته است. همه این عوامل بر نا رضایتی و خشم توده مردم نسبت به نظم موجود افزوده و تضادهای طبقاتی را تشدید کرده است. بنا بر این تحت چنین شرایطی تنها وقوع یک جرقه کافی بود تا حریق بپا شود و اعتراض و شورش سرا سر آمریکا را فرا گیرد. حکومت آمریکا تنها با تکیه بر سرنیزه و کشتار و سرکوب مردم توانست موقتاً اوضاع آرام کند، اما واقعیست است که سرکوب و سرنیزه قادر نیست تضادهای نیروی که عسل ژرف اجتماعی دارند از بین ببرد یا آنها را تخفیف دهد. لذا ما دام که این تضادهای وجود دارند و تحت تاثیر اوضاع کنونی بناگزیر تشدید میشوند، وقوع انفجارات عظیم اجتماعی امری حتمی است. این انفجارات دیر یا زود دوباره از سر گرفته خواهد شد. واقعیست این است که امروزه در آمریکا تضادهای اجتماعی به منتها درجه خود تکامل یافته اند اما نقطه ضعفی که جنبشهای توده ای در آمریکا دارند، اینست که آنها فاقد یک سازمان طبقه ای پیرو لتری نیرومند هستند، که بتواند آنها را برای سرنگونی این نظم نکبت با رهبری نماید. بورژوازی نیز از همین نقطه ضعف استفاده میکند و جنبشهای خود را نگیخته و وسیع زحمتکشان را سرکوب مینماید.

بهر حال، لوقا یعنی که در آمریکا رخ داده فقط برای کارگران روزحمتکشان آمریکا بلکه سراسر جهان دارای درسهای آموزنده است. از جمله یکبار دیگر با اصطلاح دمکراسی پارلمانی ما هیست رسوائی خود را برملا کرد و به همگان نشان داد که حتی در دمکراسی های پارلمانی هنگامی که موقعیت طبقه سرمایه دار و نظم سرمایه داری بمخاطره افتد، بورژوازی تمام ادعاهای خود در مورد دمکراسی، حقوق بشر و غیره و نلک را یکسره کنار میگذارد، سرنیزه را در دستور کار قرار میدهد، و حکومت نظامی را حتی در آمریکا برقرار میکند. وقایع آمریکا همچنین چهره کثیف حکومت های پارلمانی با اصطلاح دمکراسی پارلمانی را عریان تر کرد. این نیز که داعیه دفاع از دمکراسی و حقوق بشر را دارند، در این وقایع بیخوف نشینند. از اینکه توده های مردم آمریکا این چنین وحشیانه سرکوب شدند، لبالب زلبنجنبا نندند. گویا که اصلاحات بشر و دمکراسی بورژوازی نقض نشده و هیچ اتفاقی در آمریکا نیافتاده است.

بهر حال، لوقا یعنی که در آمریکا رخ داده، امر منفردی نیست. طغیان عظیم توده مردم در این کشور حلقه ای از زنجیره حوادثی است که در سراسر جهان در حال وقوع است. نظام سرمایه داری جهانی که اکنون در چنگال یک بحران عظیم دستوپا میزند، با اینست همه جا نبر و روبروست. تضادهای این نظام به درجه انفجار آمیزی رسیده و بنحومقاومت ناپذیری این حقیقت را در برابر توده های کارگرو زحمتکش قرار میدهد که انقلاب اجتماعی ضرورت حتمی برای حل تضادهای ونجات بشریت ستم دیده از تمام ممانع موجود است.

از يك جرقه حریق برخاست

دنیاى سرمايه و شروتطى سه روزى كسه طغیان عظیم توده ای در آمریکا این اصلی ترین مرکز سرمايه را تکان داد برخورد لرزید. طغیان توده های زحمتکش و مستعديه مردم آمریکا علیه نظم موجود که آغا زگرديد و سرعت بسيارى از ايلات مهم و شهرهای آمریکا را فرا گرفت، تجلی خشم بی انتها و نارضایتی عظیم توده های زحمتکش در كشورى بود كه مظهر كشیف ترین و غیر انسانی ترین مقتضیات نظام سرمايه دارى، تضادهای لاینحل و تقسیم عیان و آشکار جامعه به دودونیاى فقر و ثروت است. خشم و نفرت نیاشته شده توده های مردم در این ثروتمندترین کشور جهان محدودی از جابجایع و مواثبات بین نظام لبریز شده بود که توده های زحمتکش لوس - آنجلس در همان چند ساعت نخستین طغیان خود بسيارى از مراکز مستم و سرکوب و استثمات روغارت توده های از جمله مراکز تجارى سرمايه داران را درهم کوبیده و آتش کشیدند. شعله های خشم توده های مردم، در شعله های آتشی که تمام شهر را فرا گرفت

زبان کشید و بسرت به ايلات ديگر بسط یافت. طغیانهای مشابه ای در سانفرانسیسکو، لاس وگاس، سیاتل، هوستون، آتلانتا و فیلادلفیا نیز بوقوع پیوست. در این شهرها نیز مردم به مراکز مستم و سرکوب حمله کردند و برخی مراکز را تخریب و آتش کشیدند. همچنین تظاهراتی در برخی ايلات و شهرهای ديگر نظیر نیویورک، بوستون، پیتسبورگ، دالاس بوقوع پیوست که به درگیری و زد و خورد دلباس پلیس کشید. هرچند که در آغاز در لوس آنجلس این مردم زحمتکش سیاه پوست بودند که این جنبش عظیم را آغاز نمودند، اما برخلاف تبلیغات مطبوعات بورژوازی این تنها "شورش" سیاه پوستان آمریکا نبود، بلکه با گسترش جنبش به شهرهای ديگر، توده های زحمتکش از هر نژاد و رنگ در این جنبش وسیع و قهرآمیز شرکت داشتند. این طغیان ناچنان سرعتی فراگیر شد و بچنان مرحله ای رسید که بشوش رئیس جمهور آمریکا لاجرم تمام عوام فریبی ها و ظالم های شیادانه با صلاحدید مکرر سوسی پالمانی را بکنار نهادند و در نقش یک دیکتاتور نظامی، ضمن اعلام حکومت نظامی در لوس آنجلس و گسیل ارتش برای سرکوب توده ها، به "مردم" وعده داد که با اعمال زور "شورش" را فروخواهند نشاند و

با سنج به سوالات

س - یکی از رفقای هوا دار ما زمان طی نامه ای ضمن اشاره به جوعمومی انفعال، کنار کشیدن برخی نیروها از مبارزه فعال و بی چشم اندازی پاره ای دیگر سؤال کرده است که روش برخورد ما یعنی کسانی که چشم انداز لازم برای فعالیت و مبارزه دارند و معتقد به مبارزه ای مشکل و فعال هستند نسبت به کسانی که چشم انداز خود را از دست می دهند چیست؟ آیا باید گذاشت آنها تشکیلات و فعالیت را ترک کنند؟ آیا باید گذاشت بمانند و حتی اگر "رفع و رجوع کارها" را انجام دهند بمانند حالت باقی بمانند و فشاری که باعث ترک آنها نشود را صورت ندهیم؟ آیا باید رفتار در جوار خود (در تشکیلات) نگاه داریم تا در شرایط اعتلاء توان لازم را داشته باشیم؟

ج - برای پاسخگوئی با این سؤال که وظیفه ما در قبال نیروهاىی که در وضعیت کنونی قادر به فعالیت متشکل و سازمان یافته نیستند، چشم انداز خود را از دست میدهند و غیره چیست و چگونه باید با آنها برخورد نمود؟ مقدمات اشاره ای کلی به اوضاع عمومی جنبش می کنیم، تا با شناخت دقیق تر اوضاع بتوان پاسخ سؤال را استنتاج کرد.

این حقیقتی است روشن که در پی هرافت جنبش و شکستی که طبقه کارگر در یک لحظه مفروض با آن روبرو میگردد، گروهی از عناصر مردود و متزلزل که تحت شرایط رونق و اعتلاء جنبش و پیروزی های آن با این جنبش پیوسته بودند صوف آن را ترک میکنند. تجربه تمام جنبش ها تا با مرور این حقیقت را مکرر نشان داده است. وضعیتی که امروز ما با آن روبرو هستیم از جمیع جهات زمینه را برای بروز چنین گرایشاتی نه فقط در ایران بلکه در تمام کشورهای هموار نموده است. شکستهای که طبقه کارگر طی چند سال گذشته در مقیاس جهانی با آن روبرو گردید و همزمان با آن تعرض ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی در سطح جهانی علیه طبقه کارگر و سوسیالیسم البته نمی توانست تا شيرمنفی خود را بر جنبش کارگری جهانی و بروز بحران در صفوف کمونیستها و ارتداد گروه کثیری از نیروهای مردمناستوار و فرصت طلب برجای نگذارد. طبیعتاً این مسئله تاثيرات خود را بر جنبش کمونیستی و کارگری ایران نیز برجای گذاشته و همانگونه که میدانیم گروهی به سوسیال - دمکراسی و انواع و اقسام گرایشات سوسیال - دفرمیستی گرایش یافته، گروهی بکلی ضرورت سوسیالیسم را انکار میکنند و مدافعین صریح و بی پرده بورژوازی و نظام سرمايه دارى تبدیل شده، گروهی نیز با انفعال روی

رفقا و دوستان برای تماس با سازمان جریکهای فدائى خلق ایران (اقلیت) از این پست آدرس زیر تماس بگیرید:

postfach 5312
3000 Hannover 1
Germany

پس از این کسی جرات جسارت به مقدمات را نداشته باشد "یکی از این مهاجمین در گفتگو با خبرنگار رسالت اعلام کرد که "برخی از نشریاتی که از سوی وزارت ارشاد مجوز دریافت کرده اند بصورت لانه دشمنان سلام در آمده اند و هر خودشان را از طریق بعضی نوشته جات می ریزند، ما این مجلات را تحمل نخواهیم کرد". بدنبال آن، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز، پروانه انتشار این نشریه را لغو نمود و مدیر مسئول آن نیز به قوه قضائى سپرده شد. مجله "دنیاى سخن" نیز که در زمره همان نشریاتی است که دارای جواز رسمی انتشار بوده است، از این حملات برکنار مانده است. مسئولین این نشریه نیز کار را از سوی گروهی فشار روسته جات فوق مورد تهدید و ارباب قرار گرفته بودند و سرانجام دفتر این نشریه نیز توسط آنها بمب گذاری شد و فعالیت آن نیز عملاً تعطیل گردید.

تथा جم به نشریات غیر دولتی که جواز رسمی انتشار هم داشتند، به بهانه آنها نتبه مقدسات اسلام و نظیر آن، البته موضوع تازه و یا خلق الساعه ای

کمکهای مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واپس بفرستید
آنها همواره کمدون نظریه آدرس سازمان ارسال نمائید.

A. MOHAMMADI
490215483
AMROBANK
Amsterdam - Holland

یادداشت های سیاسی

تخریب دفتر مجله "فارا" و "دنیاى سخن"

روزیست و دوام فروردین ماه، دفتر مجله "فارا" مورد حمله عده ای از قشربون و حزب الهیان قرار گرفت. مهاجمین با دادن شعارهای نظیر "مرگ برنشر آمریکا" دفتر این مجله واقع در خیابان انقلاب را به اشغال خود در آورده و ضمن شکستن شیشه ها، تا بلوودرهای ساختمان آن، کلیه امکانات دفتر فوق را از قبیل تلویزیون، مدارک و پرونده ها را به خیابان ریختند. آنان که با مستمسک قرار دادن درج کاریکا تور خمینی در آخرین شماره مجله فوق و به بهانه "آهان" به وی دست به این حمله زده بودند، پس از تخریب دفتر این مجله، طی قرائت قطعنامه ای، از مسئولین کشورخواستند که مسئولین مجله فارا در ابداء شدمجازا تیرسنانند تا